



تجربہ نگارے

حجت الإسلام و المسلمین اسدنژاد

## حجت الإسلام و المسلمین اسد نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين ثم الصلاة و السلام على سيد الأنبياء و المرسلين ابي القاسم المصطفى محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اعداء الله الى قيام يوم الدين.

جلسه قبلی در باره کلیت مباحث نهضت تربیتی حضرت سید الشهداء<sup>(ع)</sup> صحبت کردیم و این جلسه، اختصاصاً برای بحث‌های محتوایی است. عرض کردیم ما که در دوره گذار هستیم و برنامه‌ای که الآن داریم و می‌خواهیم خدمت شما ارائه کنیم مربوط به دوره گذار است. بدین معنا که نیم‌نگاهی به وضعیت فعلی آموزشی کشورمان داریم و می‌شود گفت که در نظام مقایسه، ادعایمان این است که باید بیاییم و این محتوایی که ما داریم ارائه می‌کنیم را با این وضعیتی که فعلاً جامعه ما دارد مقایسه‌ای کنیم سپس در این نظام مقایسه، حرف ما این است که آنچه در سیستم ما به دست می‌آید اصلاً با آنچه هم اکنون وجود دارد قابل مقایسه نیست و این نیم‌نگاهی داشتن به وضعیت موجود، واقعاً خیلی جاها دست و پای ما را در بحث محتوا بسته است.

با اینکه دست و پایمان بسته شده است الحمد لله این موفقیت‌ها دارد رقم می‌خورد. خدمت عزیزان عرض کردیم که در سه مکتبی که داریم (بر اساس سه رده سنی) و در روایات فرموده‌اند، که در واقع، همان زیر هفت سال، هفت سال تا چهارده سال و چهارده سال تا بیست و یک سال می‌باشد.

ما اسم زیر هفت سالمان را برای دختران، «مکتب حضرت رقیه<sup>(س)</sup>» و برای پسرها، «مکتب حضرت علی اصغر<sup>(ع)</sup>» را انتخاب کرده‌ایم. محتوایی که در حلقه اول حضرت علی اصغر یا حضرت سکینه ارائه می‌کنیم با این کتاب شروع

می‌شود: «گامی به سوی قرآن کریم» این کتاب، کلاً با مقدمه و مؤخره‌اش چهل صفحه است. مقداری بیشتر نیز خواهد شد ولی عرض ما الآن این است که ما با همین کتاب چهل صفحه‌ای روخوانی قرآن کریم را به بچه‌هایمان آموزش می‌دهیم و عموم بچه‌ها، روخوانی قرآن را یاد می‌گیرند.

افراد زیر هفت سال، پارسال در مدت زمان سه ماهه یاد گرفتند و امسال هم خیلی زودتر یاد گرفتند. یعنی ما ۹ مهرماه ۱۴۰۱ سال تحصیلی خودمان را شروع کردیم (البته با ۱۰ روز تأخیر) و امروز بچه‌های ما تقریباً می‌توان گفت که کلمه خوانی را رد کرده‌اند و از بسیاری از مباحث این کتاب عبور کرده‌اند و الحمد لله در خواندن آن توانمند هستند.

بازه زمانی که برای طی کردن این کتاب در نظر گرفته شده است برای بچه‌های پنج و شش ساله ما به والدین اعلام می‌کنیم که ۶ ماه است، یعنی می‌گوییم از اول سال تحصیلی تا پایان اسفندماه به این کتاب می‌پردازیم ولی واقعیت این است که بچه‌ها زودتر از این‌ها یاد می‌گیرند. ما برای اینکه یک موقع، انتظار بیش از اندازه ایجاد نکرده باشیم اینطور می‌گوییم؛ وگرنه پارسال بچه‌ها عموماً دی‌ماه یادگرفتند و امسال هم همین اتفاق می‌افتد.

بعد از «گامی به سوی قرآن کریم» (یعنی بعد از عید که بچه‌ها سر کلاس‌ها حاضر می‌شوند) با آنان فارسی خوانی کار می‌شود و در فارسی راه می‌افتند. این محتوای آموزشی‌ای است که ما در حلقه اول و دوم به بچه‌ها آموزش می‌دهیم. البته تفاوتی میان حلقه اول و دوم وجود دارد و آن هم این است که در حلقه دوم که اینان روخوانی قرآن و فارسی خوانی را یاد گرفتند روی تعمیق همین مهارت روی آنان کار می‌شود؛ یعنی الآن بچه‌های حلقه دوم علی‌اصغر و حلقه دوم حضرت رقیه دارند ترتیل قرآن را کار می‌کنند و با آنان، مفاهیم قرآن کار می‌شود

و سوره‌های آخر جزء سی دارد با آنان به ترتیب کار می‌شود و کتب قصه نیز دستشان رسیده و مشغول مطالعه هستند و دارند کار می‌کنند.

طبق آن برنامه‌ای که داریم این مهارت در آنان کاملاً جای خود را باز می‌کند و بچه‌ها توانمند می‌شوند و (چون الآن سال دومی است که داریم به این کار می‌پردازیم) اعتقادمان این است که اینان اگر به ۷ سالگی برسند و در حلقه اول وارد شوند یک رشد عجیبی خواهند داشت و تفاوت محسوسی در حلقه اولی که از حضرت علی اصغر آمده با آن شخص حلقه اولی که از بیرون آمده است واقعاً تفاوت فاحشی خواهد داشت و ان شاء الله این اتفاق هم در سال بعد، مستند سازی خواهد شد.

بنابراین ما در حلقه اول حضرت رقیه و حضرت علی اصغر دو فعالیت آموزشی عمده در بستر مباحث تربیتی داریم. یعنی مثلاً می‌گوییم که محتوایی که اینجا آموزش می‌دهید چیست؟ و ارتباطی که بچه‌ها با هم‌سن و سالانشان پیدا می‌کنند و آداب معاشرت را می‌آموزند و بسیاری از آداب زندگی که لازم است به صورت متعارف بلد باشند را بلد هستند. در خانه به آنان مسئولیت داده می‌شود. این‌ها برنامه‌های تربیتی‌ای است که پیاده می‌شود. دو برنامه آموزشی شاخص دارد که تا پایان سال، این را کار می‌کنیم. حلقه دوم هم که حلقه ویژه‌ای است که امسال داریم.

اگر به بالای هفت سال پرداختیم، در این سنین، کتبی که آموزش می‌دهیم در قالب هفت حلقه می‌باشند که تا به حال سه حلقه‌مان به فعلیت رسیده است. در حلقه اول، چه دخترها و چه پسرها اول با همین کتاب گامی به سوی قرآن کریم شروع می‌شود و دوماه بچه‌ها این را کار می‌کنند و الآن بسیاری از حلقه‌ها را تمام کرده‌اند و ان شاء الله از این هفته به بعد، وارد کتاب ادبیات فارسی‌مان می‌شوند.

همزمان که این کتاب «گامی به سوی قرآن کریم» با بچه‌ها کار می‌شود و

روخوانی قرآن کریم را یاد می‌گیرند، یعنی الآن عموم بچه‌های ما روخوانی قرآن را بلد هستند الا آنانی که از مدرسه آمده‌اند؛ یعنی ما چون در حلقه اول حضرت قاسم و حضرت سکینه فضایمان به این گونه است؛ آنانی که پذیرش می‌شود سه دسته اند: یک دسته آنانی اند که از قبل با ما بوده‌اند. آنان اصلاً سیستمشان فرق می‌کند و توانمندی‌هایشان ویژه است. یک دسته آنانی هستند که اصلاً مدرسه نرفته‌اند و حروف الفبا را بلد نیستند و هفت سالشان شده است و امسال باید مدرسه می‌رفتند ولی آمدند نزد ما. این‌ها یک گروه می‌شوند. یک دسته آنانی هستند که پارسال مدرسه رفته‌اند؛ یعنی یا کلاس دوم، سوم، چهارم، پنجم یا ششم‌اند. یعنی امسال بچه‌هایی را داریم که قرار است ششم بروند و الآن آمده‌اند حلقه اول ما هستند. مثل بچه‌های هفت ساله‌مان نشسته‌اند و دارند این محتوا را می‌گذرانند. آن‌ها الآن این کتاب را تمام کرده‌اند و ان‌شاءالله از هفته آینده وارد ادبیات می‌شوند.

مثلاً ما می‌خواهیم این کتاب گامی به سوی قرآن کریم را صفحه اولش را شروع کنیم. یک صفحه دارد که فقط شامل حروف الفبا می‌باشد. زیر این حروف الفبا، اسم‌ها نوشته شده است و می‌گوییم که این شکلی که شما به صورت الف می‌بینی اسمش الف است و زیرش نوشته شده است و سپس باء، تاء ثاء و ... همه در یک صفحه است و همه حروف الفبا نوشته شده است. آن وقت اسم این‌ها را می‌گوییم و از آن رد می‌شویم. صفحه دوم کتاب، حروف الفبا با فتحه است. وقتی حروف الفبا را با فتحه می‌خوانیم در واقع خواندن بچه‌ها از اینجا شروع می‌شود. آنجا فقط قصد داریم که گوش بچه‌ها بشنود و از آن رد شود و بنای بر حفظ کردن نداریم.

در پاورقی هم گفتیم که اگر مریبان و والدین توجه داشته باشند و بچه‌ها همین صفحه اول را یاد بگیرند خروجی آن این می‌شود که حروف مقطعه قرآن کریم را با

همین صفحه اول یاد گرفته‌اند. در صفحه دوم که کار با فتحه شروع می‌شود مثلاً می‌گوییم آ، ب، ت، ث و ... به همین روال که هیچ توضیح اضافی‌ای نیز نمی‌خواهد و بچه‌ها با این سرعت یاد می‌گیرند.

در دوره گذار ما داریم این را اثبات می‌کنیم که این چیزی که شما برای آوا کشی و سایر کارهایی که انجام می‌دهید و شش ماه به طول می‌انجامد تا الفبا را یاد بدهند، هیچ نیازی به این‌ها نیست. ما در نهایت در عرض بیست روز حروف الفبا را یاد می‌دهیم. خیلی اگر طول بکشد و بچه‌ها احیاناً مشکلی داشته باشند در طول بیست روز بچه‌ها از الفبا عبور می‌کنند و به کلمه خوانی می‌رسند.

در صفحه دوی کتاب ما حروف الفبا با فتحه است و در صفحه سوم، اشکال مختلف حروف است و در صفحه چهار، حروفی که در نوشتن و در تلفظ شبیه یکدیگر هستند و در صفحه پنجم این کتاب شما به کلمه خوانی می‌رسید. یعنی در این بازه زمانی دو یا سه هفته که متغیر است با توجه به وضعیت بچه‌ها و مربی، ادعای ما این است که هر بچه‌ای که در اینجا قرار بگیرد از هر ده نفرشان هشت نفرشان به راحتی این توانمندی را پیدا می‌کنند و به کلمه خوانی می‌رسند و در صفحه پنج، کاری که ما داریم و از بچه‌ها می‌خواهیم این است که حروف الفبا با همراه و توأم با فتحه بخوانند و کلمه‌ای را تلفظ کنند؛ مثل خَ لَ قَ = خَلَقَ. این اتفاق برای بچه‌ها افتاده است. یعنی الآن از اینجا گذشته‌اند و سپس در صفحه شش، بچه‌ها تمرین می‌کنند که کلمات و حروف را سر هم بخوانند و صفحه هفت سراغ حروف الفبا با کسره می‌رویم. سپس در صفحه هشت، فتحه و کسره را با هم کار می‌کنیم.

نکته مهمی که وجود دارد و شاید فارق روش ما با بسیاری از روش‌ها باشد این است که خیلی از جاها می‌گویند این‌ها را توضیح بدهید برای بچه‌ها و حال اینکه مهارت از جنس توانمندی است نه از جنس فهم. نباید شما دانش‌آموز را ملزم به

حفظ آن بکنی. ما روی تکرار و تمرین، تأکید بیشتری داریم و اینکه مثلاً ما می‌گوییم حروف را به این شکل تمرین بکنند برای این است که حتی این حنجره‌شان عادت کند که از این حرکت و از این صدا به آن صدا اگر بخواهد برود چگونه باید برود؟ این را مدام به دانش‌آموز تذکر نمی‌دهیم؛ بلکه می‌گوییم این صدایی را که دارم به این شکل می‌خوانم را طوری دیگر بخوان و شیوه آموزشی که داریم از همان روز اول، به بچه‌ها می‌گوییم که شما دست بگذارید زیر آن حرف، (چون حرف‌ها را که هنوز تشخیص نمی‌دهند) و می‌گوییم این شکل‌ها و این خطوط را که می‌بینی در خانه اول و دوم، هر صدایی را که می‌شنوی که من می‌گویم انگشتت را باید زیر یکی از این‌ها بگذاری.

او به مرور زمان یاد می‌گیرد که این صدا مال این شکل است و آن صدا مال شکل دیگری است و بچه‌ها به همین ترتیب یاد می‌گیرند و پس از اینکه از کسره عبور کردیم از صفحه هفت شروع می‌شود و در صفحه ده، عباراتی داریم که یکی از آن *عَطَسَ فَحَمِدَ* است و دیگری *بَرِيٌّ فَشَكَرَ*. یعنی عبارتی است که اندکی این عبارات، دو کلمه‌ای یا سه کلمه‌ای شده است و بچه‌ها این را تمرین می‌کنند و صفحه یازده باز هم به جدول صفحه یک می‌رسیم با این تفاوت که حرکت آن حرکت ضمه است. صدای ضمه را اینجا بچه‌ها یاد می‌گیرند همراه با حروف و اشکال مختلف و می‌بینید که صفحه سیزده (یعنی سومین صفحه‌ای که داریم ضمه را کار می‌کنیم) عبارت *أَنْ أُذِنَ* است که هم ضمه، کسره و فتحه دارد و سپس در صفحه چهارده به حرف ساکن می‌رسیم.

حرف ساکن را به همین صورت به آنان آموزش می‌دهیم. این خیلی ساده است و با روشی که خدا لطف کرده و در نهضت تربیتی دارد انجام می‌شود خیلی با سادگی و راحتی انجام می‌شود و ادعا این است که در طی دوماه یاد می‌گیرند و



نهایتاً سه ماه برای بچه‌هایی که استقامتی می‌خواهند باشند طول می‌کشد. در عرض سه ماه، روحانی قرآن را یاد می‌گیرند و الآن هم که بنده خدمت شما هستم این اتفاق افتاده است. این کتاب قرآن را که شروع کردیم و دو الی سه هفته گذشت و حروف الفبا را یاد گرفتند از کتاب آموزش خط نسخمان شروع می‌شود و بچه‌ها با این کتاب، خط نسخ را یاد می‌گیرند.

یک بررسی که ما کرده بودیم خود عزیزان هم که تحقیقاتی که داشتند و مقالاتی که نوشتند یکی از علت‌های بدخطی عموم تحصیل کرده‌های ما منشأ آن این است که در کتاب‌های تعلیم و تربیت آن در چندین خط متفاوت استفاده می‌شود برای اینکه بچه‌ها چیزی را بیاموزند.

یعنی هم اکنون در کتاب‌های آموزش و پرورش نزدیک سه چهار فونت و خط دارد استفاده می‌شود و همه آن‌ها را به نحوی برگردانده‌اند به اینکه ریشه آن‌ها را از خط نسخ گرفته‌اند و ما خط نسخ را به عنوان یکی از خط‌های اصیل که هم توجه به این نکته داشتیم که خط قرآن و دعاست و ضمیر ناخودآگاه بچه‌های ما وقتی مأنوس با این خط می‌شود و وقتی می‌روند قرآن و مفاتیح و ادعیه را بخوانند خیلی ذهنش پرت و ناآشنا با این فضا نیست و اینکه انسی با آن برقرار می‌شود و فکر می‌کنیم بسیاری از کارهایی که دارد انجام می‌شود در کشور ما در بعضی از زمینه‌ها اموری حساب شده است. یعنی ما چه کنیم که بچه‌های ما نعوذ بالله نسبت به قرآن بی‌رغبت شوند و چه کنیم که نسبت به زبان عربی و ادعیه بی‌رغبت شوند که دارند کارهایشان را دارند خوب انجام می‌دهند ولی ما آمدیم مهندسی معکوس کردیم و بنا را بر این گذاشتیم که کاری کنیم که بچه‌ها ناخودآگاه به این چیزها علاقه داشته باشند.

نمادهایی که در جنبه دینی وجود دارد باید برای بچه‌های ما خوشایند و دل‌نشین باشد. از این چیزها استفاده کردیم و خط نسخ و فونتی که از روی خط جناب میرزا

احمد نیرزی درست شده است را مورد استفاده قرار دادیم، گرچه مقداری بعضی جاها ناسازگاری‌هایی دارد که آن‌ها باید اصلاح شود که آن کار از دست ما برنمی‌آید و باید کسی دیگر این کار را انجام می‌داد.

سپس ما آمدیم و از اینجا شروع کردیم و الف را بچه‌ها همه روزه تمرین می‌کنند و به صورت کمرنگ. اول هر حرف را آمدیم و خودمان حرف را نوشتیم و برای آن فلش گذاشتیم که اینطور باید نوشته شود و الآن می‌بینیم بسیاری از افرادی که از مدرسه می‌آیند می‌بینیم که الف را از پایین به بالا می‌نویسد و متأسفانه حروف را معکوس می‌نویسند. یعنی از اول باید به این کار توجه شود که مثلاً کلاه «آ» را از کدام طرف باید بنویسیم و روی این فلش‌ها کار شده است و گذاشته شده است و بعضی از کارهایی که جناب حبیب الله فضایی که در بحث خط انجام دادند استفاده شده است از کتاب تعلیم خطی که دارند بهره برداری شده است و به همین سبک و سیاق، اشکال مختلف حروف که آنجا آموزش داده شده است در اینجا نوشتن آن آموزش داده شده است و حروف که تمام می‌شود تقریباً از صفحه نوزده شروع می‌شود و به صفحه هفتاد و هشت می‌رسیم و در آن صفحه، یک بار همه حروف آمده‌اند و بحث ابجد، هوز، حطی، کلمن و ... که حروف ابجد هستند اینجا آمده و هم به شکل پیوسته و نیز به شکل جدا از هم نوشته شده است.

اسامی مطهر اهل بیت نیز آمده است؛ الله، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. اسماء چهارده معصوم، قرآن، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجادیه، پیامبران اولوالعزم، آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و کتب انبیاء، صحف، زبور، تورات و انجیل، و همچنین ملائکه اربعه، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نام برده شده‌اند و سپس یک سری از احادیث اهل بیت آمده است که بچه‌ها دارند این احادیث را تمرین می‌کنند تا به کتاب خط دوم برسیم. تا

بچه‌ها به این کتاب خط دوم در صفحه هفتاد و هشت و هفتاد و نه برسند وقت فارسی خواندنشان می‌شود.

کتاب فارسی که داریم، حلقه اول؛ ادبیات فارسی ۱۱۰ درس می‌باشد. این ۱۱۰ درس، اصلش ۱۰۰ درس مال میرزا حسن رشیدیه بوده است و ما چون بنایمان بر این بوده است که بزرگانی که در طول تاریخ در زمینه‌های مختلف زحمت کشیده‌اند همانطور که در خطمان از میرزا احمد نیریزی استفاده کردیم در همه کتب بنایمان بر این است و اعتقادی داریم به این شکل است که در هر زمینه‌ای که بخواهیم کار کنیم علمای دغدغه‌مند کار کرده‌اند.

حال باید ابتدا ببینیم که زحماتی که بزرگان کشیده بودند چه بوده و مسئله‌ای که مواجه می‌شویم چگونه است؛ بعد احیاناً اگر دیدیم از آن زاویه‌ای که ما می‌نگریم تا به حال از آن زاویه نگاه نشده است می‌آییم و چیز جدیدی ارائه می‌دهیم.

روی این حساب دیدیم که این کتاب، کتاب مناسبی است و این کتاب را بازنویسی، بازسازی و مناسب‌سازی کردیم و از این کتاب، تقریباً ۴۰٪ آن مانده و الباقی مال خود مجموعه نهضت است یعنی ما تألیف آن را به عهده گرفتیم و درس‌های آن مناسب‌سازی شده و آن درس‌هایی که امروزه به درد ما نمی‌خورد حذف شده و درس‌هایی که امروز خیلی به درد ما می‌خورد به آن اضافه شده است و در توضیح این کتاب باید خدمت شما عرض کنم که ببینید ما می‌خواهیم به بچه‌ها آموزش زبان فارسی بدهیم و همه مان هم می‌دانیم که زبان، یک قالب و ابزار است و زبان را به خاطر زبان یاد نمی‌گیریم و کلمات را به خاطر خود کلمات یاد نمی‌گیریم؛ بلکه کلمات را به خاطر آن معانی‌ای که دارند و منتقل می‌کنند یاد می‌گیریم.

در واقع، اصل، معنا است و لفظ، تابع آن است. یک بحث‌هایی در مباحث

منطقی مرحوم مظفر در المنطق‌شان داشتند و علمای بزرگوار دیگرمان که در مباحثشان داشتند این است که ما باید دقت کنیم که وقتی اصل، این است دیگر نمی‌آییم زبان را برای زبان و فارسی را برای فارسی یاد بگیریم. ما فارسی را برای فرهنگ ایرانی-اسلامی مان داریم آموزش می‌دهیم ولاغیر.

روی این حساب ما آمدم وقتی که بچه‌ها قرآن آموزی را یاد گرفتند حالا که در فارسی آموزی آمدم دیگر خبری از باد و باران نیست؛ بلکه آن اصالت ایرانی-اسلامی خودمان را که می‌خواستیم به منصفه ظهور برسانیم؛ آمدم در این کتاب، عناوین درس‌ها ۱۱۰ درس است؛ عناوین درس‌ها را اگر من بخواهم برای شما بخوانم فکر می‌کنید که این کتاب اخلاق است.

مثلاً درس اول، خلقت، درس دوم، خداشناسی، درس سوم، علم و دانش که باز خداشناسی است از منظر علم و دانش. درس چهارم، مکتب‌خانه (پیغمبرشناسی)، درس پنجم مکتب بی‌ناظم (امام‌شناسی). سنگین‌ترین استدلال‌ها به زبان بسیار ساده درس‌هایی است که مال مرحوم رشديه است. درس ششم، عمل‌بندگان که راجع به معاد و عدل است. درس هفتم راجع به پیغمبرشناسی است که پیغمبران چه کسانی بودند. درس هشتم دوستی و ارتباط با خود، خلق و خدا است. درس نهم، دشمن خدا؛ ارتباط با خود، خلق و خدا. درس دهم، نماز و نمازخوان و درس یازدهم، دروغ و دروغ‌گو. درس یازدهم، راستگویی و راستگو. درس سیزدهم، دوباره دروغ و دروغ‌گو. درس چهاردهم، مواظبت از دست و امانت‌داری. درس پانزدهم، دزدی. درس شانزدهم، آداب درس خواندن. درس هفدهم، آداب درس و کلاس. درس هجدهم، عیب‌جویی و عیب‌جویی. درس نوزدهم، محاسبه نفس. درس بیستم، مکتب. درس بیست و یکم، مکتب. درس بیست و سوم و بیست و چهارم، قدرشناسی. درس بیست و پنجم، شکرگزاری. درس بیست و ششم علم و متعلم.

درس بیست و هفتم، متعلم. درس بیست و هشتم، طفل بی‌سواد و همینطور علم و دانش، عاق والدین، قدرشناسی از پدر، قدرشناسی از مادر است که الآن این مفاهیم کلاً از کتب درسی ما حذف شده است.

ما چگونه انتظار داریم در جامعه‌مان این چیزها را داشته باشیم. بسازم خنجری نیشش ز فولاد، زخم بر دیده تا دل گردد آزاد، که هرچه دیده بیند دل کند یاد. وقتی چشم تو هیچ‌گاه از این مطالب دیگر نمی‌بیند و از این مفاهیم هیچ خبری نیست و وقتی نباشد، خروجی آن این می‌شود.

شما کجا دیده‌اید که بخواهند به محیط زیست، همسایه و برادر و خواهر احترام بگذارند؟ این‌ها را کجا باید یاد بگیرند؟ تلویزیون ما که اینطور دارد آموزش می‌دهد. در مدارس ما که در محتوایش از این چیزها خبری نیست. پدر و مادر هم که آنقدر گرفتار و درگیر شده‌اند که می‌گویند ما وقت نداریم که به بچه‌هایمان اختصاص دهیم و یکی می‌گوید من دوشیفته کار می‌کنم و دیگری می‌گوید سه شیفته کار می‌کنم.

اصلاً بچه‌ها نوعاً اکثرشان پدر و مادرها را نمی‌بینند. یک مکانی به نام مهدکودک درست شده است که بچه را آنجا می‌گذارند و مادر و پدر سر کار می‌روند و سپس انتظار داریم که این خروجی که الآن شصت هفتاد روز مملکت درگیر آن بود (اغتشاشات) پیش نیاید؛ این خیلی انتظار بی‌جایی است؛ چون آن چیزی که ما کاشتیم درو می‌کنیم.

عالم را خداوند خلق کرده و ما هیچ‌گاه از این بچه‌ها فرآیند تربیتی برایشان ایجاد نکردیم تا اینکه خروجی ادب و تربیت را از این‌ها بخواهیم. بچه‌ها باید بدانند احترام به پدرومادر، خواهر و برادر، هم‌مکتبی‌ها، فامیل و خویشاوندان و بحث دشمنان وطن به چه صورت است.

خب؛ این اشخاصی که پرچم دشمن را به دوشش می‌گیرند در کجا بزرگ شده‌اند؟ سپس، سرود ملی خودت را نمی‌خوانی؟ زیرا از وطن خودت بیگانه شدی. ما هم دشمن خارجی و هم داخلی داریم. این بحث‌ها در آن آمده است.

مثلاً ما در صفحه ۱۱۰ این کتاب، در مورد دشمنان وطن سخن گفته‌ایم که «عداوت کسی را در دل نگه نمی‌دارم جز عداوت دشمنان وطن. عداوت با دشمنان وطن، وطن را در نظرم عزیز می‌دارد. دشمنان وطن، دو صنف‌اند: یک صنف عدوی داخله که ضررشان بیشتر است (نفوذی‌ها) و یک صنف، عدوی خارجه. عدوی داخله وطن، ظالمان، خیانت‌کاران، نفوذی‌ها و خونخواران‌اند. عدوی داخله وطن غرب‌گرایان‌اند. دوستداران و مقلدان بیگانگان هستند.» تمام مفاهیم در این‌ها آمده است. این درس چهل و یکم است. نیکی، بخشش، گذشت، بیکاری، معلم، مساوات و همدردی، قناعت، اسراف، نظافت، نعمت‌های الهی، سخن‌چینی، غیبت و غیبت‌کننده، رازداری و افشای راز، امانت‌داری و رازداری، یقین، شنیدن و دیدن، نجوا کردن و پرده‌پوشی، آداب خوردن، آداب خواب و سحرخیزی، سحرخیزی و برکات آن.

خب؛ ما سیستم‌مان را به یک نحوی طراحی کرده‌ایم که همه تا لنگه ظهر می‌خوابند. بچه‌هایمان در بین خودشان دارند مسابقه می‌گذارند که ببینیم که در حلقه‌مان چه کسی زودتر از همه خوابیده است. بچه‌ها مسابقه‌شان این است که شب، زودتر بخوابند که می‌خواهند فردا گزارش دهند ببینند که چه کسی زودتر خوابیده است و بچه در ساعت نه شب می‌خوابد. مثلاً بچه ده یا دوازده ساله در نه شب می‌خوابد. راجع به قرآن، بندگی، سلام و احترام، فروتنی، مردم‌داری و ... هم سخن به میان آمده است.

ما چقدر به محبت و مودت نیاز داریم! خوبی کردن و بدی دیدن، دانایی و دانا،

آقایی و نوکری، آرامش، عجله، بسم الله، بسم الله و یاد خدا، ایمان به خدا، شجاعت و ترس، ظالم و جزایش، شرافت انسان، راجع به لباس و پوشاک، خویشتن‌داری و حرمت خود، صدقه و انفاق، پول و من، ضمناً در این کتاب، راجع به ارز دیجیتال نیز صحبت شده است. واقعاً هر کدام از این درس‌ها را حتی اگر یک خط آن را بخوانیم بسیار خوشایند است.

اخلاق پسرانه، اخلاق دخترانه، افتخار من (یعنی من باید به چه چیزهایی افتخار کنم؟)؛ مثلاً افتخار من بر این است که یک جفت کفش را تا می‌شود پوشید می‌پوشم؛ نه اینکه این کفش را یک سال پوشیده‌ام و امسال باید کفش جدیدی باید تهیه کنم. ما این‌ها را در ذهن بچه‌ها کار می‌کنیم که این فرهنگ قناعت در بچه‌ها زنده و نهادینه شود که با یک قلم، یک ماه کار می‌کنم. یک دستمال را شش ماه نگه می‌دارم. لباس بیرون را در خانه نمی‌پوشم. همچنین اینکه افتخار من این است که تا بحال به کسی تنه نزده‌ام. حالا دقت کنید که ما بزرگترها آنقدر اهل عجله هستیم که از جایی که رد می‌شویم به پنجاه نفر در مسیر صد متری تنه می‌زنیم.

بعد از اینکه این افتخارات را داریم باید شکرگزار باشیم؛ یک سری از دعا‌هایی را می‌کنیم، سپس در درس ۸۴ یک سری از عهدها را می‌بندم. سختی کشیدن انسان، خودنمایی و خودآرایی که الآن مصیبت عظمی‌یمان شده است. آداب حمام، شرم و حیا، حیا و غیرت، نظم و قانون‌مداری، سرود وطنی، ضرب‌المثل، صدقه، دوستی خدا، حلال و حرام، آینده‌سازی نیز گفته شده است. مثلاً در صفحه ۲۲۲ درباره آینده‌سازی صحبت کرده‌ایم که بچه را باید برای کارهای بزرگ می‌خواهم ذهنش را باز کنم.

من همیشه در این خیالم که خود را قابل قضاوت تربیت کنم. در آینده می‌خواهم چه کاره بشوم؟ مثلاً وزیر شوم که باری را از روی دوش ملت بردارم. چون یکی از

بزرگان ملت خواهیم شد خود را بزرگ منش می دانم. از حالا خود را تمرین می دهم و رفتارهای بزرگانه از خود نشان می دهم. خود را به همسالانم بزرگوار می شناسانم که مرا در بزرگی به بزرگی بپذیرند. یعنی اگر بزرگ شدم و فضای مورد نظر پیش آمد مردم بگویند که این شخص از بچگی همینطور بود. این عرضه این کار را دارد و توانمند است و از این نوع مطالب ارزشمند که محبت علی بن ابی طالب که در درس نود و هشتم است. جایگاه معلم، عید غدیر، آثار صدقه، هدیه و آثار آن، زبان، ادب در مقابل مربی و معلم و معاشرت با مردم در درس ۱۱۰ (درس آخر) آمده است.

کسی که به این درس می رسد کل این کتاب را خوانده است و به آخرش رسیده است، یک سری از مناجات و دعاهایی را گزینش کرده و در آن قرار داده ایم: «خدایا! این آخرین درس کتاب من است؛ آخر این کتاب را اول توفیق من قرار ده. خدایا! توفیق ده که علم های نفع دهنده بر دین و دنیای خود را تحصیل کنم. خدایا! توفیق ده که از خجالت معلم به خوبی بیرون بیایم. خدایا! سایه معلم را از سر من کم مفرما که در سایه علمش عالم شوم. (حالا شما این مفاهیم را مقایسه کنید با اتفاقاتی که دارد در مدارس ما می افتد.) خدایا! پدرمادر مرا نگه دار که مرا راحت کنند تا درس بخوانم. خدایا! پدرمادرم را رحمت کن؛ چنانکه به من رحم کرده و مرا به درس گذاشته اند.» (پدر و مادر می تواند بگوید که درس خواندن چه فایده ای به حال من دارد.) «خدایا این توفیق خدمت را از من مگیر و بر توفیق من بیفز. خدایا عمرم ده که تلافی زحمات معلم را به خوبی ادا کنم.»

ما الآن داریم می بینیم که الحمدلله هم بچه هایی که دارند در این فضا آموزش می بینند و هم نسبت به مربیان شان و هم نسبت به کسانی که در مجموعه دارند به آنان خدمت می کنند و هم نسبت به پدرمادرائشان رفتارهایشان (طبق گزارش هایی که به دست ما می رسد) بسیار متفاوت شده است.



این کتاب فارسی ماست. کسی که این عناوین را بخواند فکر می‌کند که این کتاب اخلاقی است. سپس دنبال چه هستیم از این کتاب اخلاقی؟ می‌گوییم بله؛ چون مبنایمان این بود که زبان را برای زبان نمی‌خواهیم؛ بلکه آن را برای فرهنگ و اعتقاداتمان می‌خواهیم. سپس با همین می‌بینی وقتی که بچه‌ها به نیمه این کتاب رسیدند تقریباً هر کتاب فارسی که به آنان بدهی می‌توانند بخوانند و ما به تجربه این را دیده‌ایم و میزان تجربه‌مان از ده پانزده نفر به دویست و سی نفر رسیده است.

ما الآن دویست و سی نفر داریم که با این سبک و سیاق دارند آموزش می‌بینند. آن وقت، همزمان مشق که باید بنویسند، یک کتابی مخصوص آن داریم که همین کتاب است ولی به صورت کمرنگ که بچه‌ها تمرین کنند و مشق‌هایشان را بنویسند.

بعد از آن سراغ علوم تجربی می‌رویم. علوم تجربی دوماه طول می‌کشد و کلاً برنامه‌ها دوماهه است. دوماه که از این گذشتیم به علوم تجربی می‌رسیم و در علوم تجربی، فضایی را که داریم این است که آمدم بر اساس فلسفه و حکمت اسلامی که موالید را دارند تقسیم می‌کنند که امتهات اربعه داریم؛ چهار عنصر، آب‌های سبعة داریم، سیارات هفتگانه، از تأثیر و تأثرات این‌ها در یکدیگر سه بچه به وجود می‌آید که به موالید ثلاثه مشهور است. جماد، نبات و حیوان است که خیلی افراد انسان را جزء حیوان می‌گیرند.

نکته‌ای که را هم ذکر کنم که قبل از علوم تجربی کتابی به نام مرورایده‌های ادب وجود دارد. وقتی بچه‌ها به نیمه رسیدند این کتاب، مطالعه شبانه‌شان است و در خانه باید کتاب‌های غیر درسی بخوانند و این کتاب، متن درسی‌شان نیست. گرچه چون این کتاب به عنوان متن درسی قرار گرفته است در حق این کتاب خیلی اجحاف شده است.

این کتاب یک سری مباحثی دارد که از این کتاب بایستی جدا کنیم و در جای دیگر قرار دهیم؛ چون خیلی دیده نمی‌شود و کم‌رنگ به آن پرداخته می‌شود؛ حال اینکه اصل و اساس است و خیلی از مباحث توحیدی در این آمده است و خیلی از مباحث راجع به تحلیل فضای تمدنی غرب در این آمده است.

این حرف‌ها مال بچه‌های هفت‌ساله‌مان است که آهسته آهسته بچه‌ها وقتی با بزرگان بنشینند موجب تأثیر و تأثر از آنان می‌شود. (بر اثر همنشینی) در این کتاب، مرورایده‌های ادب که هست راجع به مکتب و مکتب رفتن من و تحصیل علم و معلم، قدر پدر و مادر دانستن و راجع به جوجه نافرمان، بهار، کارکردن خوب است. حیوانات کارکن، زنبور عسل، مورچه، اتفاق و اتحاد (که این‌ها عناوین آن‌اند) بچه تنبل، نصرت خانم، سهراب، شهرهای بزرگ ایران، درد دل کردن با وطن و ... این چهار پنج عنوانی که می‌گویم واقعاً بسیار بسیار مورد عنایت واقع شود. بحث انسان را اینجا داریم که تقریباً این ۱۵۸ صفحه است و عناوین جماد، نبات، حیوان، انسان، انسان الهی نیز در آن موجود است.

به عنوان مثال در صفحه ۵۵ راجع به شهرهای بزرگ ایران است و یک سری از اسم‌های شهرها را به بچه‌ها می‌گوییم. سپس می‌گوییم که تهران، پایتخت ایران و از همه شهرهای آن بزرگتر است. امروز، تهران حال خوبی ندارد! با اینکه می‌گویند که بزرگ است و همه چیز دارد اما گویی هیچ چیزی ندارد. آنانی که در تهران زندگی می‌کنند خودشان این را می‌دانند؛ چون هوای خوبی ندارد. بیشتر وقت‌ها هوای تهران آلوده است.

البته تنها تهران اینطور نیست؛ بدبختانه بیشتر شهرهای بزرگ ما به این آفت دچار شده‌اند. اراک با اینکه شهر بزرگی نیست اما آن هم اینطور شده است. چون یک گرفتاری‌هایی داریم که آن گرفتاری‌ها باعث این امر شده‌اند. صفحه ۵۹ به

بعد، پنج درس داریم در رابطه با درد دل کردن با وطن؛ که درس اول آن برای تلاش برای بیدار شدن است. می‌گوییم «شاید وقت آن شده است که به خود بیاییم و از خواب بیدار شویم» چطور می‌شود که بیدار ولی خواب باشیم. الان همه ما ادعا می‌کنیم که ما خیلی دانشمندیم و خیلی اطلاعات داریم.

امروزه می‌گویند که عصر، عصر اطلاعات است؛ اما هرجایی که در زندگی مان دست می‌گذاریم می‌بینیم که با نامالایماتی داریم سر و کله می‌زنیم و شما به هر گوشه زندگی‌ات که می‌نگری می‌بینی از این چیزهایی که در گذشته به آن می‌بالیدی امروز خیلی احساس آرامش نداری.

باید ببینیم در آغوش ناز این وطن نازنین که چون مادر بر ما مهربان است آسوده‌ایم؟ اگر آسوده نیستیم باید روش زندگی مان را عوض کنیم؛ چرا؟ چون در این هزاران سال، وطن مهربان ما همان وطن است و عوض نشده و تغییر نیافته؛ پس حتماً ما عوض شده‌ایم و به اشتباه رفته‌ایم. تا بیشتر از این مادر مهربان یعنی میهنمان را آزار نداده‌ایم برگردیم و مثل انسان زندگی کنیم.

شاید کسی اشکال کند که مگر ما مثل انسان زندگی نمی‌کنیم؟ در پاسخ می‌گوییم کجا زندگی انسان اینگونه است؟ اگر ما روابط انسانی را اصلاح نکنیم این که زندگی انسانی نمی‌شود. مثل انسان با میهن و وطن و طبیعت برخورد کنیم و مؤدبانه با احترام.

همین هفته قبل بود که داشتیم از یک جا رد می‌شدیم؛ مثلاً دیدیم که دو آدم بزرگسال اند و خیلی راحت یک پلاستیک آشغال را از ماشین خود بیرون انداخت. با خودم گفتم خدایا این کجا اینچنین تربیت شده است؟ یعنی ما اصلاً هیچ اولیات زندگی را رعایت نمی‌کنیم؛ مؤدبانه و با احترام، با تواضع و خویشتن‌داری. این یک تلنگر اولی است. درد دل کردن با وطن و زنگ بیداری. در روش و سبک زندگی اسلامی، هرچیزی حریمی دارد. محیط زیست، آب، هوا، درختان، همسایه‌ها،

حیوانات، معلم و خیابان حرمت دارند و بالاتر از همه اینکه انسان که بزرگترین آفریده خداست حرمت دارد. اگر با این روش زندگی، آسایش و آرامشمان را از دست می‌دهیم باید آن را عوض کنیم.

خب؛ ما الآن آیا در شهرسازی این حرمت‌ها را نگه داشتیم؟ در همسایگی، خیابان کشی و آب‌رسانی مان این حرمت‌ها را نگه داشتیم؟ آیا می‌توان بدون اجازه کسی در خانه او وارد شد؟ آیا می‌توان در خانه کسی به مهمانی رفت و همه چیز آنجا را به هم زد؟ این فرهنگی را که ما داریم با بچه‌ها کار می‌کنیم در مقابل آن فرهنگی است که می‌گوید انسان فعال ما یشاء است و هرکاری که بخواهد می‌کند. مال خودش است و به کسی چه ربطی دارد؟ اینجا می‌گوید نه! شما مهمان هستید در این خانه‌ای که خدا برایتان خلق کرده است و در علوم به این مطلب خواهیم رسید.

یعنی یک ارتباط مفهومی بین کتاب‌هایمان هست و الآن اینجا بحث بی‌اجازه در خانه کسی وارد نشدن را در مباحث علوم داریم که ما سه خانه داریم؛ خانه قبل از دنیا، خانه در دنیا و خانه بعد از دنیا؛ که این سه خانه با هم مرتبط‌اند و این ارتباطشان را باید کشف کنیم و بر اساس برنامه‌ای که به ما فرموده‌اند در این خانه زندگی کنیم.

آیا مهمان حق دارد از خانه تو استفاده کند که دیگر مهمان‌ها در آن خانه اذیت شوند؟ ما الآن به همسایه‌مان نمی‌توانیم بگوییم که صدای آن موسیقی باند خود را کم کن که دارد آزار می‌دهد. خب؛ می‌گوید به شما چه ربطی دارد؟ و همین را در خیلی از امور گسترش می‌دهد و نیز به نقاط دیگر. می‌گوید که این پوشش خاص خودم است. عالم، خانه خداست که در آن به مهمانی دعوت شده‌ایم.

چرا ما اینطور شدیم؟ دانشمندان نادان و نادان‌های دانشمند، بی‌ادب‌ترین مهمان‌ها هستند. یک علامت سؤال هم جلوی آن است. یعنی چه؟ مگر می‌شود؟

وقتی این سؤالات را ایجاد کنیم و جواب‌های آن داده شود امروز بسیاری از دانشمندان در دنیا در خدمت ثروت و دنیا درآمده‌اند؛ چون روش زندگی غرب بر اساس دنیا چیده شده است. (این ریشه همان غرب ستیزی است) گویی نمی‌دانند که دنیا باید در خدمت انسان باشد؛ نه انسان در خدمت دنیا. علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او \*\*\* علمی که ره به حق ننماید جهالت است.

پس ما می‌گفتیم که مگر می‌شود که دانشمندی نادان باشد؟ می‌گوییم بله؛ علمی که تو را به راه حق نرساند عین جهل و نادانی است. به نظر شما با این بی‌تربیت‌ها چه باید کرد؟ آداب و قانون‌های مهمان و مهمان‌خانه را از کجا باید آموخت؟ یعنی این بچه‌ها باید بدانند که سراغ چه کسی بروند؟

پس یکی از عناوین ما شد «دانشمند جاهل و خرابکاری‌هایش». انسان واقعاً حیفش می‌آید که از این عناوین نخواند؛ منتها وقت هم کم است و نمی‌توانیم این امر را محقق کنیم. پنج‌مین این است: «نجات از وطن». ما برای نجات وطنمان چه کار کنیم؟ خلاصه وطنم ایران! می‌دانم که دل تو دردمندتر از دل ماست. این حرف امروز ماست و با همین وقایعی که اخیراً اتفاق افتاده است (اغتصابات ۱۴۰۱) حرف امروز ما هم هست.

گرچه این مطلب در دو سال پیش در اینجا نوشته شده است؛ ولی حرف امروز و همه روزهای آینده هم است. هر انسانی که بخواهد با وطن و طبیعت ارتباط بگیرد. حضرت آقا دو روز پیش با بسیجیان سخنرانی داشتند و حرفش این بود که بسیج چیزی نیست که بعد از انقلاب ایجاد شده باشد؛ این یک چیزی است که گویی در ژن ایرانی‌ها وجود داشته است و از چند چیز اسم آورد که این وطن این ویژگی‌ها را داشته است. این همه آمده‌اند گستاخی‌ها کرده‌اند و سختی‌ها ایجاد کرده‌اند. این‌ها باعث شده است که من با این سن کم خودم و با همین قد کوچکم می‌دانم

و می‌گوییم دل تو دردمندتر از دل من است.

همه این‌ها را دیدی و از بین رفتند؛ اما گریان و نالان مباش؛ چون دیری نخواهد گذشت که برگزیدگان و خوبان در آبادی و خرمی تو بکوشند؛ با علم بی‌غلط که وحی است و باید با افتخار داد بزنیم که آن افرادی که نمی‌فهمند و یا نمی‌خواهند بفهمند و می‌خواهند علم ناقص بشر را که همه‌اش با تجربه ناقص دارد باد می‌کند به جای فرمایش‌های اهل بیت<sup>(ع)</sup> به‌گروه مسلمانان بنشانند و به کار ببرند. ما باید جلوی آن بایستیم و ایستاده‌ایم. با علم بی‌غلط و علم و دانشی که آفریننده آسمان و زمین به آن‌ها داده است و البته بالاتر از صاحب هر علم و دانشمندی خداوند دانا و علیم است که علم و دانش مال اوست. وقتی تو تفکرت چنین چیزی نباشد و هیچ نقشی برای خداوند متعال قائل نباشی چگونه می‌خواهی برای عزت و سربلندی مملکتت تلاش کنی؟

مسئله این است که ما به این ریشه‌ها از همین اول کار پردازیم؛ یعنی این‌ها جزو اولین و دومین کتاب‌هایی است که بچه‌های ما دارند می‌خوانند. در اولین و دومین کتاب‌هایشان این محتوا به ذهن این بچه‌ها رسوخ می‌کند و بذرش کاشته می‌شود و وقتش که رسید می‌بینیم که این بذرها ان‌شاءالله سبز می‌شود.

درس بعدی در مورد این است که علم و دانش از کیست؟ حالا ببینیم که علم و دانش ما چگونه به دست می‌آید.

یک نکته داخل پرانتز باید بگوییم: آیا صرف کتاب، باعث موفقیت می‌شود؟ نه! قرآن کریم، بالاترین و بی‌نقص‌ترین کتاب است و همین کتاب را وقتی شما دست کسی می‌دهی که آن را قبول ندارد مصداق این آیه می‌شود که «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»؛ یعنی یک کاری که اگر می‌خواهیم تعلیم و تربیت موفق داشته باشیم این است که معلم‌ها و مربیانی داشته باشیم که همین سوز دلی که من با آن سوز

دل متن نوشته‌ام لااقل نسیم آن به او خورده باشد؛ یعنی باید قبول داشته باشد. خیلی اوقات انسان از این طرف و آن طرف می‌شنود که معلم دوره راهنمایی، متن کتاب دینی که دستش دادی دقیقاً دارد ضد آن را آموزش می‌دهد. بعد نباید انتظار داشته باشی که بهترین کتاب را هم که دستش بدهی خروجی بدهد؛ چون تعلیم و تربیت یک چرخه است و همه این چرخه را باید با هم داشته باشی؛ هم کتابش را باید داشته باشی و هم مربی مناسب داشته باشی و هم کل سیستم مناسب باشد و ما الحمد لله رب العالمین ادعایمان این است که خدا توفیق به ما داده است که در نهضت تربیتی این چرخه را به طول کامل داریم؛ حتی مربی‌هایمان دارند از خود همین بچه‌ها دارند در این فرایند تربیت می‌شوند.

این کتاب را گفتم که باید قدرش شناخته شود. بعد که این کتاب دوم‌ماه دوم تمام شد؛ یعنی رسیدیم به آخر دی‌ماه (یعنی اگر از اول دی شروع کردیم به آخر دی‌ماه رسیدیم) و از اول بهمن، کتاب علوم تجربی شروع می‌شود.

در علوم تجربی بر اساس آن بحث‌هایی که خدمتتان عرض کردم مقدماتی گرفتیم. امروزه می‌بینید که بسیاری از حرف‌هایی که به ما می‌زنند واقعاً علم نیست؛ بلکه شبه علم و علم ناماست. یک ادعایی می‌کنند مثل اینکه می‌گویند هرآنچه محسوس است و هرچه قابل تجربه باشد. اما این تجربه تو یک حد و محدوده‌ای دارد. تو اگر بخواهی بیایی و این تجربه‌ات را گسترش دهی حتماً باید تکیه به عقل کنی (مقصود از این تو، غرب است) بعد، در این فضايمان برای اینکه یقین، نتیجه کار ما باشد و بر مدار یقین حرف بزنیم آمده‌ایم تقریباً هفت یا هشت درس داریم که عنوانش علوم تجربی است. علوم تجربی ۱ تا ۷. درس اولش راجع به این است که علوم تجربی یعنی چه؟ من مقداری از عبارات مقدمه این کتاب را برای شما بخوانم. در قسمت «درباره این کتاب (علوم)» بحثی که هست این است که شناخت، موهبتی است الهی که خداوند در وجود همه موجودات به اندازه ظرفیت

او در وجودش به امانت گذاشته است.

نهضت تربیتی حضرت سیدالشهدا با توجه به همه ساحت‌های وجودی انسان درصدد است که در راستای سعادت او به مدد الهی، گام‌هایی را به سوی رشد، مبتنی بر اصول و مبانی فطری دینی با او همراهی نماید. ما این ادعا را داریم. همه مباحث و همه مسائل دینی همه فطری و منطبق بر فطرت است و ما هیچ چیز غیر فطری در دین نداریم.

از اینجا یکی از سنگین‌ترین گردنه‌هایی که بشر امروز به خاطر دورشدن از فطرت توحیدی‌اش عموماً در طی کردن آن، پای در گل مانده است، بحث فهم طبیعت و اسرار آن و کاربست صحیح آن در زندگی اوست؛ چون آمده و طبیعت را کاملاً یک چیز جدایی گرفته است. چرا که پندار طبیعت جدای از خدایی که آفریننده آن است خود، ظلمی عظیم و آشکار بر طبیعت است و متأسفانه در این سه سده اخیر، عموم بشریت به آن گرفتار شده است.

تبلور عینی این مباحث، به خاطر در دسترس‌تر بودن امور محسوس در رشته‌هایی است که در گذشته، آن را علوم طبیعی می‌نامیدند و اخیراً علوم تجربی نام گرفته است. علوم تجربی به جهت حاکم شدن تعریف ناقصی از حقیقت انسان و حکومت ابزار شناخت فقط حسی، (چون دویست الی سیصد سال پیش می‌گفتند موجود فقط محسوس است و آنچه محسوس باشد موجود است و ما ماورای حس را قبول نداریم و این نحوه نگاه باعث شد که خروجی علمش ناقص شود نسبت به خودش که حتی نسبت به انسان منکر روح بودند) از هویت واقعی خود (که در قرآن می‌فرماید: «یا ایها الناس اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيّ الْحَمِيدُ»)) که فقر است؛ (شما آمده‌اید و جای غنا را با آن عوض کردید) و در عین غنای مطلق، تهی گشته است لذا بهره‌برداران از آن (یعنی از علوم طبیعی) در



ورطه توهم واقعیت ادراکی خود به جای تمام حقیقت طبیعت که خالق آن است گرفتار شده است؛ (خداوند تبارک و تعالی، مدام فلش‌ها را به سمت خودش می‌گیرد که تمام عالم نشانه من است. آن وقت، تو آمدی و به این طبیعت، حقیقت بِالْإِصَالَه دادی؟ و تمام گرفتاری‌ها از همینجا شروع شده است.) و این سرآغاز این همه فجایع بشر بریده از ملکوت در ظرف کمتر از ۲۰۰ سال، اصل صنعت شده است.

شما الآن نگاه کنید که خود آنان دارند در همه زمینه‌های زندگی‌شان زار می‌زنند که ما در اینجا خطا کردیم و نمی‌دانند که چه کنند و مانده‌اند چه کنند. این درماندگی از کجا آمده است؟ چون مبنا را پذیرفته‌اند. بزرگترین آن فجایع چه بوده است؟ تهی نمودن کالبد انسان از حقیقت و احساس پوچی کردن بوده است. واقعاً همگی دارند احساس پوچی می‌کنند؛ حتی در میان خود ما.

اگر آمار امسال با ده سال پیش را مقایسه کنید خودکشی در کشور ما چقدر بیشتر شده است نسبت به ده سال قبل؟ سپس ببینید که در بین تحصیل کرده‌ها بیشتر است یا در بین بی‌سوادان و آنانی که تحصیلاتشان پایین‌تر است؟ این همه رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی و علوم انسانی که در دانشگاه هست پس خروجی کارتان چیست؟ باید به این سؤالات پاسخ دهید. صرف اینکه من یک کتاب ترجمه شده غربی را بیاورم و بخوانم و سپس مدرکی به طرف بدهم و پُر دادن، بیایم و بگویم که فلانجا فلان کلینیک را راه بینداز، آیا این نتیجه کار در جامعه اسلامی شد؟

البته هر رفتنی یک بازگشتی دارد و امروزه آن بازگشت در مهد این همه فجایع شروع شده است. خود غربی‌ها الآن از خیلی از مبانی که اتخاذ کرده بودند برگشته‌اند. حرف ما در این کتاب علوم تجربی چیست؟ این‌ها ادعا بود و اثباتش زمان می‌خواهد.

این کتاب و کتاب‌های بعدی علوم تجربی در صدد پیرایش جمال دل‌آرای طبیعت خدانما از توهّمات اسیران در بند نفسانیت و خوددربند پنداران است و می‌خواهد جهت‌نمای حقیقت را به سمت حقیقت علی الاطلاق یعنی آفریننده بی‌مثال بچرخاند. خب؛ چگونه این اتفاق ممکن است که رخ دهد؟ با بازتعریف ابزار شناخت صحیح در اختیار خواهد بود.

ما آمده‌ایم و در علوم تجربی، هفت درس گذاشته‌ایم که اول آن این است که علوم تجربی یعنی چه؟ دوم اینکه من کیستم؟ حالا فهمیدم که علوم تجربی کیست؟ من چه کسی هستم که می‌خواهم تجربه کنم؟ تو فقط مثل غربی‌هایی که می‌گویند همین که هستی. (به قول یکی از اساتیدی که می‌فرمود تو می‌آبی و یک عملیات را روی سگ انجام می‌دهی سپس آن را قاعده می‌کنی برای روانشناسی انسانی؟ آیا از آزمایش روی موش و سگ و گربه تو می‌توانی روان‌شناسی انسانی بکنی؟ شناخت تو نسبت به خودت چیست؟ من کیستم؟ حالا اگر من خود را شناختم (سپس در درس سوم این است که) فقط وجود و هستی را می‌توان شناخت.

اگر حالا بخواهم چیزی را بشناسم مطمئن باشم که حتماً یک واقعیت و یک یقینی هست. برای اینکه من بروم و چیزی را بشناسم اولین قدم چیست؟ حواس پنجگانه و آنچه درک می‌کند (این علوم تجربی ۴ بود). علوم تجربی ۵ = خودشناسی یکی از پایه‌های شناخت است. علوم تجربی ۶ = شناخت طبیعت، راهی برای شناخت خدا است. علوم تجربی ۷ = شروع علم و دانش ما چگونه است؟

از اینجا به بعد (چون دوره گذار بوده است و ناظر به مباحث کتاب علوم آموزش و پرورش) آمده‌ایم و یک بازچینی و بازآفرینی کردیم و نکاتی را که دوست

داریم و مناسب دیده‌ایم لابلای این‌ها آورده‌ایم؛ گرچه این کتاب‌ها و مخصوصاً همین کتابی که دست بنده است به هیچ عنوان مورد رضایت قلبی خود ما نیست؛ بلکه از سر ضرورت و ناچاری برای اینکه انطباق و تطبیق صورت گیرد اینطور نوشته‌ایم؛ و الا اگر توفیق بیاییم تا سال آینده این علوم تجربی‌هایمان را یک بازنویسی جدا می‌کنیم و باید چیز دیگری شود؛ چون دستمان در خیلی از این مطالب، بسته بوده است؛ چون در دوره گذار هستیم.

در دوره گذار اگر خیلی از حرف‌هایی را بزنم و همه‌اش از جنس آن هفت درس اولی باشد والدین، خیلی ارتباط برقرار نمی‌کنند و آن جذابیت خودش را از دست می‌دهد.

خب؛ حالا آمدیم و پنجره‌ای از من به جهان (در قالب دو درس) ایجاد کردیم (با همان موضوع؛ صرفاً با تغییر در رقم ۱ و ۲). دانش من باید به کجا ختم شود؟ یقین، میوه دانش من است. اگر می‌خواهم به یقین برسم باید چکار کنم؟ براساس حواس پنجگانه و قوای ظاهری باید شناخت پیدا کنم.

آیا صرف اینکه من یک چیزی را شناختم و اینگونه فکر کردم درست است؟ می‌گویند نه؛ هرچیزی یک خط کشی و ترازویی دارد. میزان و ترازو نیاز دارد. آنجا که گفتیم شروع علم و دانش ما چگونه است در ابتدای شروع به فهمیدن و ارتباط ما با بیرون از خودمان از ضعیف‌ترین حسمان که لمس کردن باشد ارتباط و فهممان را آغاز می‌کنیم. همه ما اینطور هستیم. اطرافمان را لمس می‌کنیم؛ سپس با شنیدن، دیدن، بوییدن و چشیدن.

اینجا به بچه‌ها می‌گوییم که بروید و اگر نوزادی در اطراف شما و در فامیل هست به تحقیق و جستجو بپردازید و یافته‌های تحقیق خود را بنویسید. پنج دقیقه در کنار نوزادی که بیدار است به همراه مادر نوزاد بنشینید و کارهایی را که نوزاد انجام می‌دهد را یادداشت کرده و توضیحات مادرش را هم بنویسید و پنج دقیقه هم

هنگامی که نوزاد، خواب است به همراه مادر نوزاد در کنارش بنشینید و کارهایی را که نوزاد انجام می‌دهد را یادداشت کنید و توضیحات مادرش را هم بنویسید. این یک نمونه علم تجربی مبتنی بر مشاهده است که باید بعداً با خط کش بسنجیم.

سپس تحقیق کنید که هریک از حس‌های پنجگانه ما چه چیزهایی را درک می‌کند؟ و چه چیزهایی را نمی‌فهمد؟ نتیجه را بنویسید و با دوستانتان به مباحثه و گفتگو بگذارید. یعنی بچه هفت ساله به کار گروهی بپردازد. از همین الآن، کار تیمی را کار کن.

«یقین میوه دانش من» عنوانی را که داریم این است که تا اینجا کار کردیم و مشاهده کردیم که وسیله و ابزار فهم ما از خود و پیرامون مان توانایی‌هایی است خدادادی که هریک را به اسمی می‌شناسیم.

بچه‌ها تا به اینجا، حواس پنجگانه را یاد گرفتند و قوای ظاهری را آموختند. قوه بینایی و باصره را می‌داند و ابزار آن را که چشم است می‌شناسد. قوه بویایی و شامه را می‌داند که ابزار جسمانی آن را که بینی است را هم می‌شناسد. قوه شنوایی و سامعه را می‌داند و ابزار جسمانی آن که گوش است را هم می‌داند.

پنج حس باطنی را هم گفته‌ایم (به این عبارت): پنج راه دیگر نیز هست که ظاهر نیستند و باطن هستند. این حواس ظاهر و باطن ما این‌ها تور شکاراند برای نَفْسمان. یعنی کل ارتباط ما با بیرون، همین‌ها هستند. ما الآن اگر بگوییم شما به سن سی، چهل یا هفتاد (کمتر یا بیشتر) رسیدید بگو ببینم که چه کسی هستی؟ هر حرفی که می‌زند دارد از خود می‌زند؛ یا دارد شنیده‌اش را می‌گوید یا دیده‌اش را بیان می‌کند یا بوییده‌اش را می‌گوید و یا چشیده‌اش را می‌گوید. هر چیزی نیاز به میزان دارد تا بتوان آن را و کارهایش را با آن میزان، سنجید.

ما چیزی به دست آوردیم. از کجا بفهمیم درست یا غلط است؟ این خیلی مهم است. در مقدمه گفتیم که خود مطلق‌انگاران، مربوط به این بخش است. در کتاب ریاضی هم گفتیم. عدد میزان دارد. حس ما هم در ادراک و فهم خود نیاز به داور و میزان دارد. یک سؤال پرسیم برای اینکه بفهمیم واقعاً ما اگر مدام با حس پیش برویم آیا دچار اشتباه نمی‌شویم؟ آن میزان چیست؟ مثلاً حس ما زمین را ساکن فرض می‌کند؛ حال آنکه زمین، نه یک حرکت؛ بلکه چندین حرکت دارد.

بنابراین جایی را فهمیدیم که حس ما ممکن است اشتباه کند. ما اگر از آغاز زندگی که چشم به جهان گشوده‌ایم همیشه هوا را ابری می‌دیدیم (مثل بعضی از مناطقی که همیشه ابری است) و هیچگاه آفتابی نمی‌دیدیم چگونه می‌توانستیم وجود آفتاب را قبول کنیم؟ این حرف را عقل دارد می‌زند. ما الآن یک قوه‌ای درون خود داریم و به بچه‌ها می‌گوییم که شما هم این حس را دارید و این حرف را که می‌زنم می‌فهمید؟ جواب مثبت می‌دهند. می‌گوییم این میزان فهم قوای حسی توست؛ یعنی هرچه دیدی باید بسنجی و با یک داور و میزان و ترازویی باید بسنجی.

ما از آن زاویه گفتیم و حالا از این طرف، اگر کسانی در جایی که هوا ابری نبود و آفتاب را دیده بودند و از آفتاب برای ما خبر می‌دادند چه می‌گفتیم؟ به عنوان مثال ما چابهار رفته بودیم و اصلاً بعضی از آن‌ها سی سال بود که برف را ندیده بودند. ما که هرسال، دوماه برف می‌بینیم و اصلاً جای تعجب داشت برای آنان که مگر می‌شود که انسان برف ندیده باشد و انسان‌ها بسیاری از ادراکاتشان همینطور است.

من و شما الآن در محیطی زندگی می‌کنیم که ادراکاتمان متناسب با محیطمان طوری است که وقتی محیط زندگی‌مان تغییر می‌یابد ادراکاتمان متفاوت می‌شود. مسئله اینجاست که کدامیک درست و کدامیک غلط است؟! اینجاست که پس باید همیشه به اندازه یقینمان سخن بگوییم. یقینمان آن چیزی است که برای

اثبات آن دلیل داشته باشیم و بیشتر از مشاهده و حسمان را در طاقچه شاید بگذاریم. مثلاً شاید کسی بگوید آفتاب وجود ندارد؛ اما اگر بخواهیم تجربی حرف بزنیم باید بیاییم و بگوییم که اینجایی که ما بودیم چیزی که شما به آن آفتاب می‌گویید را تا بحال ندیدیم. ببینید؛ این که گفتم خیلی از مباحثی که به خورد بچه‌های ما می‌دهند علم نما است و اصلاً علم نیست.

مثلاً می‌گویند آب در صددرجه به جوش می‌آید؛ این درست نیست؛ بلکه آب در شرایط خاصی در یک فشار هوا و ارتفاع و سختی خاصی در صد درجه به جوش می‌آید. از آن شخصی که این قاعده را ساخته است می‌پرسیم که طبق چه منطقی آمدی و این را قاعده کردی؟ من اگر بخواهم به اندازه یقینم حرف بزنم باید قیود آن را بیاورم. می‌گوییم در اینجایی که من زندگی می‌کردم چیزی را که تو اسمش را آفتاب می‌گویی هنوز آن را ندیده‌ام. آن چابهار هم اگر بخواهد می‌تواند بگوید که آنچه را که شما به آن برف می‌گویی تا بحال ندیده‌ام. می‌توانم بگویم برف اصلاً وجود ندارد؟ اگر گفتم وجود ندارد علم تجربی نیست و این غلط است. در تجربه نمی‌توانم نفی کلی کنم.

ما سه نوع علم داریم؛ یکی علم تجربی که اضعف علوم است. آنقدر قید و بند دارد که محدود به همین حواس پنجگانه ماست. یکی هم علم عقلی داریم که قواعد عقلی است که من می‌توانم بگویم هر کلی بزرگتر از جزء خودش است. هیچ کسی نمی‌تواند این را نفی کند؛ چه در چابهار و چه در سیبری و چه در کره ماه باشد. می‌گوییم که آیا کل را تصور داری؟

الآن مثلاً این یک کتاب است و یک کل است و به تعداد صفحات از ۲۲۰ صفحه تشکیل شده است. این کتاب چون ۲۲۰ صفحه دارد قطرش یک سانت و خرده‌ای شده است. اگر آن را تبدیل به یک صفحه کنم در نتیجه قطرش کمتر از

یک میلی‌متر می‌شود یا اینکه ده صفحه یا بیست صفحه از آن، یک میلی‌متر می‌شود. پس کل که همه این برگ‌ها هستند بزرگتر از جزء است. پس هر جا کل داشته باشیم کل بزرگتر از جزء آن است. جزء همیشه از کل کوچکتر است. این را در همه جا می‌توانی صدق بدهی؛ چون قاعده عقلی است و تصدیق عقلی می‌خواهد و تجربه نیست. یک علم تجربی داریم که حتماً باید مقید به موضوع خودش باشد.

یا مثال دیگر، همین بحث چرخه آب است که در این کتاب آمده است. چرخه آب را دارد به بچه یاد می‌دهد و او را مشرک بار می‌آورد. معلم می‌گوید که من دارم علوم تجربی یاد می‌دهم؛ در پاسخ می‌گوییم که اگر راست می‌گویی و مرض نداری درست یاد بده. وقتی می‌خواهد بیان کند می‌آید و می‌گوید این پارچ آب است و یک آبی را جوش بیاور و در این شیشه بریز. مواظب باش که دستت نسوزد و حتماً مربی و یا پدرومادر بالای سرت باشند. یک پلاستیک روی آن بکش. دیدی که بخار شد؟ - بله. این چرخه آب در طبیعت است.

آیا واقعاً چرخه آب در طبیعت اینگونه است؟ سپس آمده و یک عکس کشیده و در بالا آفتاب و پایین یک دریا قرار داده است و کوه، جنگل و رودخانه نیز در عکس دیده می‌شود؛ سپس می‌گوید آفتاب از بالا تابش می‌کند و آب دریا را گرم می‌کند و تبخیر می‌شود و بالاتر می‌رود و تبدیل به ابر و فشرده می‌شود و هوا که سرد شد یا به شکل برف یا تگرگ یا باران نازل می‌شود.

پس نقش خدا چه شد؟ بعد می‌گوییم عجب! نقش خدا همان نقش توست؛ وقتی می‌گویی یک پارچ آب جوش بیاور و بریز درون این ظرف، از بچه این سؤال را می‌پرسم که این آب جوش از کجا آمد. می‌گوید که خب؛ من آن را ریختم. پس تو چرا در آنجا نیامدی بگویی که آن آب دریا را خدا آورده است. در قرآن کریم است که «و أنزلنا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ما از آسمان این همه آب نازل کردیم. «كُلُّ شَيْءٍ

عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» هرچیزی خزینه‌اش نزد ماست و ما وقتی اراده کردیم از زیر زمین و از هر سوراخ و سنبه‌ای آب بیرون می‌زند.

خب؛ تو واقعاً علم تجربی می‌خواستی آموزش بدهی؟ اگر واقعاً دنبال آموزش علم تجربی بودی آیا تجربه تو این را می‌گوید؟ و درحالیکه خودت جزئی از این تجربه هستی؛ پس چرا این جزء را نمی‌آوری تا ذهن بچه را باز کنی؟ ما در این کتاب آمده‌ایم یا تذکر داده‌ایم و یا اصلاح کردیم و گفتیم نحوه آموزش دادن علم تجربی تو، وقتی که گفتیم آن مباحث، آن مشکلات را دارد بیشتر از یقین و تجربه‌ات حرف زدی، تجربه‌ات به این مقدار بوده و بگو این مقدار فهمیده‌ام.

گفتیم علم سه نوع است: علم حسی، علم عقلی، و علم وحیانی داریم که اصل علم آن است و آن علم وحیانی وصل به علم مطلق خداوند تبارک و تعالی است و از جانب او حرف می‌زند و او می‌آید به تو می‌گوید ای انسان! اگر اینچنین غلطی بکنی باران از آسمان نمی‌آید؛ کما اینکه می‌کنیم و نمی‌آید. او می‌آید و می‌گوید که ای انسان! اگر این کار را انجام دادی من برای تو باران می‌فرستم؛ مثلاً نماز باران بخوان. به عنوان مثال سید احمد خوانساری قبل از آن، (که جنب علامه طباطبایی در حرم حضرت معصومه (س) است) که می‌گویند ایشان وقتی نماز باران خوانند هنوز قدمای قمی یادشان است.

آنقدر باران آمد که همه جا سیل شد. مثلاً می‌گوید اگر تو این کار را انجام دادی ابواب رحمت آسمان بر روی شما باز می‌شود. زمین برکاتش را به شما می‌دهد. طرف اشکال می‌کند که این حرف علمی نیست و باید حرف علمی بیاوری. مشکل کجاست؟ مشکل در تعریف علم است. ما آمدیم تعریف علم را اصلاح کردیم.

می‌گوییم چه کسی گفته است که علم، فقط تجربه توی انسان جاهل است که حتی به متغیرهای دو آزمایش احاطه نداری. مثلاً الآن من می‌خواهم یک



آزمایش انجام دهم؛ همین کاری که تو گفتی. مثلاً یک مقدار آب جوش درون این لیوان ریختم. باز اگر آب جوشی دیگر بخواهم درون آن یکی بریزم باز هم شرایطش فرق کرده است. یعنی من که عرضه این را ندارم که در دو آزمایشم همه متغیرها را کنترل کنم چگونه ادعا می‌کنم آنچه انبیاء گفته‌اند علم نیست؟! در علوم تجربی ما دنبال این هستیم؛ یعنی علم سه نوع داریم؛ علم تجربی که بسیار ضعیف است و ضعیف‌ترین نوع علم است. بعدی علم عقلی که یک پله از آن بالاتر است و علم وحیانی که عین علم است و اصل علم همین است.

هرکسی که به این منبع علم نزدیکتر باشد سعادت‌مندتر است. ما بچه‌هایمان را می‌خواهیم به این سمت و سو ببریم سپس مشکلاتی که در اینجا وجود دارد را جلوی چشمانتان می‌آوریم. می‌گوییم خب؛ ای انسان! چه جوابی داری؟ یعنی تویی که اینقدر روی علوم تجربی پافشاری می‌کنی از همه بچه‌هایی که علوم تجربی را می‌خوانند پیرس! در یک جایی بودی که همه‌اش ابر بود و اصلاً آفتاب نبود. از کجا می‌توانیم وجود آفتاب را قبول کنیم و بپذیریم؟ لاقلاً اگر حرف می‌زنی به اندازه دهانت حرف بزنی. بگو من ندیدم؛ من نمی‌دانم؛ و نگو همه انسان‌ها اینگونه‌اند؛ آن فقط شأن انبیا است که به علم مطلق متصل‌اند. آنان فقط می‌توانند اطلاق عام بدهند؛ ولی تو نمی‌توانی چنین حرفی بزنی و اگر هم داری می‌گویی دروغ داری می‌گویی. پس این خیلی مهم است.

در صفحه ۵۳ کتاب می‌خوانیم: هم اکنون وقت آن شده است که با سرمایه ابتدایی دانش خود به کسب و کار و تجارت بپردازیم و چیزهایی جدید از این جهان پررمز و راز، کشف کنیم و توانایی‌های خدادادی خود را به عنوان شکرگزاری نعمت‌های الهی آشکار کنیم.

خود نحوه نوشتاری این متون را ببینید که چقدر روی اذهان بچه‌ها تأثیر می‌گذارد! من دارم در این نوشته همه چیز را اسناد می‌دهم به خداوند که مثلاً

من باید در مقابل نعمت الهی شکرگزار باشم. شما بروید و کتاب‌ها را مقایسه کنید. هیچ بویی از این چیزها در آن نیست. ما چهل و چند سال است که انقلاب کردیم. پس از انقلاب، تو سر بیت المال نشسته‌ای و داری این کتب را می‌نویسی. چطور هیچ بویی از این مطالب نیست؟! می‌گویند من اینجا دین که آموزش نمی‌دهم. من اینجا می‌خواهم علم را آموزش دهم. پس انتظار نداشته باش که خروجی این نظام، علم سکولار نشود.

«یادمان باشد که هرچه می‌آموزیم باید در راه اطاعت و بندگی خداوند باشد و فقط در مسیر درست و خدمت به بندگان خدا باید استفاده کنیم. علم و دانش مانند چاقویی است که اگر در دست انسان مهربان و خدانشناس باشد با آن به دیگران خدمت می‌کند و اگر درست استفاده نشود دست را می‌برد و ضرر می‌رساند.»

اینکه می‌گوییم دنیا برگشته است کسی که الآن دارد در استرالیا درس می‌دهد ارزش‌های اجتماعی استرالیا را نیز دارد درس می‌دهد. اندکی تحقیق و مطالعه کنید.

در ذیل «پنجره‌ای از من به جهان» (درس دوم) آمده است که «علم و دانش، هدیه‌ای الهی برای انسان است» که این مباحثی را دربر می‌گیرد و در زنگ علوم، روش عالم‌شناسی را به ما می‌آموزد و در «پنجره‌ای از درون من ۱ و ۲» این مباحث را داریم. از لابه‌لا آمده‌ایم و به «ریشه‌های تمدن‌سازی» رسیده‌ایم.

در صفحه ۷۱ وقتی می‌گویند پیام رمز را پیدا کن، ذیل «ریشه‌های تمدن‌سازی» آمده است: «در این عالم هرچیزی که هست علتی دارد» یعنی شما نمی‌توانید قانون علیت را نپذیرید وقتی که دارید علم تجربی کار می‌کنید. وقتی قانون علیت را نپذیرید اولاً باید بدانید که این علت را چه کسی قرار داده است و جعل نموده است؛ فرضاً اگر هم نپذیری آن وقت می‌دانی که هر علتی معلول متناسب با خود

را دارد؛ یعنی در علم تجربی باید به اندازه حرف بزنی و گتله‌ای نیست؛ بلکه حساب و کتاب دارد.

خداوند برای هر چیزی سببی را قرار داده است. این‌ها عناوین ریشه‌های تمدن‌سازی است. مباحث به همین صورت ادامه دارد و مطالب منتقل می‌شود که در علوم تجربی، آمدم و همه مباحثی را که در دو سال اول ابتدایی بوده است برای حلقه اولمان تقریباً دسته بندی کردیم و یک دنیای جمادات، یک دنیای نباتات و یک دنیای حیوانات برایشان درست کردیم.

در دنیای جمادات، آن مباحثی که متناسب بوده است را اینجا آوردیم. مثلاً یک عنوان هست که کدام رنگ مناسب است؟ این را کتاب آموزش و پرورش هم دارد. در آفتاب، مقوای تیره، زودتر گرم می‌شود یا مقوای روشن؟ (که این را باید تجربه کنند) یک عنوانی آورده‌ایم که ما باید از همزیستی مهربانانه گذشتگان با طبیعت و نعمت‌های خدادادی عبرت و پند بگیریم. زندگی گذشتگان، اصول علمی داشت.

این نیست که الان مثلاً در روستا ببینی که یک پیرمرد و یک پیرزن روستایی در فضای زندگی‌شان در یک خانه‌ای هستند که کاه گل است و چند مرغ و خروس هم دارند و امکانات روستایی‌شان است. در ذهن شما چه پیش می‌آید؟ با خود می‌گوییم این‌ها خیلی قدیمی‌اند؛ این‌ها پیشرفته نیستند.

سپس به بچه‌ها می‌گوییم که ببینید! ما کلاس‌های درسمان را پیشرفته کردیم و این‌ها الان برخط (آنلاین) هستند و می‌توانیم آموزش مرکزی داشته باشیم. ناخودآگاه، پیشرفتگی و علم را داریم اطلاق می‌کنیم به مظاهر تکنولوژی و هر چیز غیر از این را به عنوان چیز غیر علمی به ذهن بچه‌ها القاء می‌کنیم. کما اینکه در ذهن ما همه این‌ها نشسته است؛ و حال اینکه او متناسب با شرایط زندگی‌اش زندگی خودش را با اصول علمی زندگی‌شان، سادگی و احترام به طبیعت، بندگی

خدا وفق داده است. (آنان سادگی و احترام به طبیعت دارند؛ نمی آیند جاده‌ای بکشند و رودخانه‌ای را خراب کنند؛ حال آنکه ما داریم جاده می‌کشیم و همه چیز را به گند کشیده‌ایم.

یعنی الآن می‌بینیم هر جایی که پای جاده باز شده است آشغال‌خانه شده است. مگر همین طبیعت هزاران سال، در دست همین بندگان خدا و عشایر نبوده است؟ آنان زندگی خود را می‌کردند و الآن طبیعت آنان را هم آلوده کردیم) می‌گویند همانطور که حق دارم زندگی کنم گرگ هم حق دارد زندگی کند. حق ندارم طوری زندگی خود را پیش ببرم که آنان و زندگی‌شان را نابود کنم. حق ندارم درختان را از بین ببرم.

بر اساس آسایش و آرامش قلبی استوار بود. الآن از این سادگی و بی‌آلایشی، احترام به طبیعت، بندگی خدا، آرامش و آسایش قلبی خبری نیست. خب؛ معلوم است که انسان روانی شود و کلینیک روانپزشکی بزند؛ وگرنه مگر در جامعه اسلامی و جامعه انسانی، انسان روانی می‌شود؟ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» عکس مستوی آن از این طرف این می‌شود: آنجایی که ذکر خدا نباشد آرامشی نیست.

کما اینکه داریم می‌بینید این همه روانی و افرادی که دچار مشکلات روحی شده‌اند نزد روانپزشکان می‌روند. بروید زندگی‌شان را تحقیق کنید. ببینید زندگی‌شان چقدر از همین اصول ساده، فاصله گرفته است؟ و ببینید چه کسانی این‌ها را از این زندگی فاصله دادند؟ یعنی تو هستی که اینطور شهر و خانه ساختی. تویی که اینطور مدرسه درست کردی. تو باعث شدی که مردم روانی شوند.

می‌گویند سعادت مرد، این علم است که خطا ندارد. حالا آقای وزیر شهرسازی! اجازه بده من بیایم و یک روستا و یک شهرک بسازم بنابراین که قرآن و روایت

فرموده که «از سعادت مرد، یکی این است که خانه‌اش بزرگ باشد.» بگذار من خانه بزرگ بسازم. زمین را معطل نگذار.

دیگری این است که: «از سعادت مرد این است که کارش نزدیک خانه‌اش باشد.» تو وقتی خیلی پُر می‌دهی که ما فلان تعداد شهرک صنعتی ساختیم. شهرک صنعتی را چهل کیلومتر دورتر ساخته است. هر روز این کارگر بیچاره باید این همه مسیر را طی کند و ۱ ساعت و نیم در راه باشد. بعد آیا او می‌تواند آرامش داشته باشد؟ اگر کارش درب منزلش باشد هر موقع که زن و بچه‌اش کاری با او داشتند می‌رود و به آنان سر می‌زند و مشککش را برطرف می‌کند.

متأسفانه چرخه را به هم زده‌اید و همچنان اصرار بر این دارید که این‌ها تماماً کارهای علمی است! کجای این کارها علمی است؟! بیایید اندکی با هم بنشینیم و مثل دو با هم گفتگو کنیم. چرا فقط از منظر زور و قدرت بنگریم. آیا واقعاً انسان عاقل، چنین قوانینی می‌گذارد؟

ما در بحث محتوایی گفتیم که این کتاب را داریم و در دو هفته روخوانی قرآن یاد می‌دهیم و ادعایمان هم این است که هر کسی (اعم از ترک، بلوچ، لر، عرب یا فارس) به هر زبانی که می‌خواهد باشد در ظرف دو ماه، روخوانی قرآن را به او آموزش می‌دهیم. آیا انسان عاقل چنین کاری را می‌کند که برای اینکه یک درس دینی را بخواهد آموزش دهد هشت ماه عمرش را بگیرد؟ نمی‌تواند این را در دوازده سال یاد بدهد.

کدام انسان عاقل چنین کاری را می‌کند؟ در بقیه علوم نیز اینچنین است. می‌گوییم آیا این علوم تجربی است؟ چرا می‌خواهی این را یاد بگیری؟ علم نافع باید باشد و باید خروجی داشته باشد. این خروجی در آینده باید در معماری، شهرسازی، ایجاد فضای سبز، درختکاری و خانه‌سازی، خود را نشان دهد. الآن نگاه کنید که چه بلایی سر ما آمده است؟!

یک بحث داریم به عنوان «دنیای سرد و گرم» که آن آقایان (آموزش و پرورش) نیز در کتابشان دارند. در این قسمت که کدام رنگ مناسب‌تر است آورده‌ایم. یکی از ریشه‌های تمدن‌سازی؛ الآن خیلی‌ها به این واقف‌اند و خیلی از آینده‌پژوهان این حرف را می‌زنند. نیازهای کاذب، یکی از آفات امروز بشر است. ما در علوم تجربی داریم این‌ها را رگ و ریشه‌اش را درمی‌آوریم.

آنان می‌گویند در قدیم، از اتوهای ذغالی استفاده می‌شد. این اتوها با ذغال گرم می‌شد. امروزه این اتوها برقی است و در قبل‌تر از آن از اتو استفاده نمی‌شد. مثلاً اتو قدمتش به چند سال می‌رسد؟ امروزه اگر کسی لباسش اتو کشیده نباشد می‌گویند این آدم بی‌شخصیتی است و مثلاً یک کلاس حساب می‌شود! آیا واقعاً نیاز است؟ چه مقدار از برق کشور ما فقط برای اتو کشیدن استفاده می‌شود؟! درست است که انسان باید نظیف و پاکیزه باشد؛ اما اتو جزو نیاز واقعی انسان نیست. آیا همه احساس نیازهای ما واقعی هستند؟ شاید بسیاری از نیازهای فعلی در زندگی ما هیچ ربطی به انسانیت ما نداشته باشد. در برآوردن نیازها اولویت با کدام نیاز است؟ اگر شما گرسنه باشید و کفش هم نداشته باشید اول، غذا تهیه می‌کنید یا کفش؟ باید اولویت‌بندی را یاد بگیریم.

یکی از عنوان‌های درس بچه‌ها این است که چگونه می‌توانیم خود را گرم کنیم؟ «در گذشته مردم در بیشتر جاهای ایران از کرسی برای گرم شدن استفاده می‌کردند.» فکر می‌کردند بیچاره‌ها چون چیز دیگری نداشتند از کرسی استفاده می‌کردند و حال اینکه امروز، کرسی درمان بسیاری از دردهای نیم تنه پایین و سردی انسان است. ببینید که چگونه ذهن بچه‌هایمان را به هم می‌ریزند! «امروزه برای گرم کردن مکان‌ها از وسیله‌های گوناگون استفاده می‌شود؛ شوفاژ، پکیج، بخاری و ...» یعنی الآن یکی از جاهایی که احساس عقب‌ماندگی می‌کنند

آنجاهایی است که گاز ندارند. فکر می‌کنند چون گاز به ما نرسیده است عقب‌مانده‌ایم و از بقیه عقب افتادیم.

یک سؤال: چرا باید خودمان را گرم کنیم؟ اول باید به این سؤال پاسخ داد. الآن مثلاً پنج نفر در این سالن نشسته‌ایم. عاقلانه این است که ما پنج نفر لباس گرم بپوشیم یا یک فضای پنجاه متری را بیاییم گرم کنیم؟ آیا ما باید خودمان را گرم کنیم یا محیط زندگی‌مان را؟ حالا مثلاً اگر من انسان گرم مزاجی باشم و صبح، ارده شیرخورده باشم و پس از آن، پنج گردو و بادام خورده باشم که از درون، گرم باشم آن موقع، آیا نیاز دارم به اینکه اینجا بخاری روشن کنم؟ آیا ما باید خودمان را گرم کنیم یا محیط زندگی‌مان را؟ آیا گرم کردن مکان برای سلامتی ما مفید است یا مضر؟ آن کسانی که مزاج‌شناسی کار کرده‌اند و کسانی که روی طبیعت انسان کار کرده‌اند می‌گویند بهترین و قوی‌ترین مزاج‌ها مزاج مردمان مناطق سردسیر است. الآن کف گرمایشی هم درست کرده‌اند. عجب! کف گرمایشی را روی چه منطقی درست کرده‌اید؟ وقتی کسی روی زمین گرم راه برود به مرور زمان، اعصابش ضعیف می‌شود. این‌ها را بروید آزمایش کنید.

یک سؤالی که داریم این است که آن وزارتتی که دارد برای تأمین انرژی در کشور اینقدر هزینه می‌کند بیا و یک برآورد کن و به مردم اعلام کن که به جای اینکه این قدر به تو گاز بدهم پولش را به خودت می‌دهم که گاز نخر و مصرف نکن. برو و خودت را گرم کن. ببینید که آیا مردم، راه گرم کردن خود را پیدا می‌کنند یا نه؟ من مثلاً اگر لباس و جوراب پشمی بپوشم اصلاً سردم نمی‌شود. چه نیازی دارم که هر روز بگویم که بخاری را از فلان درجه و مقدار، بیشتر نکنید. در تابستان مدام بگو کولر گازی را از این مقدار، درجه‌اش را کمتر نکنید. آقای مسئول مربوطه! به‌جای این کارها، بیا و به خود مردم یاد بده.

«هزینه و انرژی مورد نیاز برای گرم کردن خودمان کمتر است یا گرم کردن

مکان زندگی مان؟» این حرف، مال بزرگترها نیست؛ بلکه مال بچه‌هاست و ما داریم به بچه‌ها آموزش می‌دهیم که برو فکر کن و حسابی سرانگشتی انجام بده که آیا اگر بخواهم خود را گرم کنم هزینه بیشتری نیاز دارم یا اینکه محیط خود را گرم کنم؟

«با متریبان در باره مقایسه وسیله‌های گرم‌کننده گوناگون خود و مکان و استفاده مناسب از هر کدام گفتگو کنید» ما آمدیم و این ریشه‌ها را آوردیم. واقعاً حرف که خیلی زیاد است و در همینجا پله به پله‌اش را آورده است. «ریشه‌های تمدن‌سازی» فکر می‌کنم تا اینجا راجع به علوم کافی باشد که به سایر مباحثمان نیز بتوانیم بپردازیم.

ببینید در یکی از بحث‌ها، حیوانات را آورده‌اید. اگر دغدغه این را داشته باشی که بچه‌هایتان با قرآن، دین و فرهنگشان آشنا شوند ما یک بحثی را به عنوان حیوانات در قرآن و نباتات در قرآن آورده‌ایم.

مطلبی که شایسته است به آن اشاره شود این آیه قرآن است که می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ» این استراتژی شیطان است. قرآن کریم می‌فرماید هرکسی که شما از فقر و نداری ترساند بلندگو و سخنگوی شیطان است. اینجا باید به این مطلب توجه داشت که گاهی شخصی به انسان هشدار می‌دهد ولی گاهی شخص یا اشخاصی انسان را می‌ترسانند. مقصود ما همین دومی است.

مثلاً می‌گویند آب کم است و انرژی نیست! یعنی چه که نیست؟! شما مگر چقدر کشف کرده‌اید؟ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید خزینه هرچیزی نزد ماست. توی انسان، جهلت به این اندازه بوده است که فقط این چیزها را سوخت تلقی



کرده‌ای! دائماً می‌گویی که سوخت خیلی کم است و باید صرفه جویی کنیم. در مورد آب هم که همین را می‌گفتی. بعد، طرف می‌گوید دارندگی، برازندگی؛ من که دارم، تو که نداری به جهنم که نداری و برو و بمیر. من که دارم. آب و شیلنگ را در خیابان سرازیر می‌کند. به او که نمی‌توانی چیزی بگویی؛ چون می‌گوید که دارم پولش را می‌دهم.

خروجی این نحوه آموزش، همانی می‌شود که هم‌اکنون شاهد آن هستیم. حال اینکه اگر فهم درستی داشته باشد به این مطلب واقف می‌شود که اگر انسان اسراف کند برادر شیطان است. خب؛ از اینطرف، می‌گویند که ما محدودیت نداریم. شما وقتی فضا را کلاً بستنی به این توجه داشته باش که آیا دویست سال قبل، آیا مردم اینقدر نفت و گاز مصرف می‌کردند؟ آیا صدسال پیش کسی از اورانیوم برای تولید انرژی استفاده می‌کرد؟

همین مطالبی که خودتان می‌گویید اگر کمی آن عقلانیت را وسط بیاوریم نتایج این آزمایش‌ها و علم‌های شما را با هم ارزیابی و بررسی کنیم. آمده‌اید و همه مردم را از زندگی انداخته‌اید و دائماً می‌ترسانید و شخصی که قرار است پنجاه سال عمر کند مدام با ترس و لرز، زندگی کند. تا صدسال پیش که دائم از نفت استفاده می‌کردید و حالا از اورانیوم استفاده می‌کنید و پس از مدتی خواهید دید که ماشینی درست می‌شود که با هوا کار می‌کند. تا بیست سال پیش، یقه مردم را گرفته بودید که بنزین کمتر مصرف کن که بنزین تمام می‌شود. خب؛ به جای بنزین، سوخت دیگری بیاور.

ما آمده‌ایم اینجا ریشه‌های تمدن‌سازی را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم. آیا فقط موادی مثل نفت، بنزین، گاز و گازوئیل می‌تواند سوخت باشد؟ چیز دیگری نمی‌تواند سوخت باشد؟ هدف از سوزاندن سوخت‌ها چیست؟ مگر از سوختن سوختنی‌ها شما انرژی نمی‌خواهید؟ «برای ایجاد گرما و حرکت، چه راه‌های

دیگری پیشنهاد می‌کنید؟» اندکی بگذار که فکر کنند. «علت استفاده بیش از اندازه و اسراف در مصرف سوخت، چه چیزهایی می‌تواند باشد؟» چرا مدام به مردم می‌گویی؟ تو اگر واقعاً دلت به حال مردم می‌سوزد، چهل سال، خودروسازی‌ات را از دست مافیا نجات ده و خودروی کم‌مصرف درست کنند. یکی دوتا که نیست. «از سوخت‌های موجود، چه استفاده‌هایی می‌کنند و می‌توان کرد؟» حتماً باید بنزین اینطور مصرف شود؟

امروزه از سوخت جامد استفاده می‌کنند. سوخت جامد را چگونه درست می‌کنند؟ مثلاً اگر بخواهند سوخت جامد را در خودرو بیاورند و استفاده کنند چه مقدار از سوخت جامد برای خودرو لازم است؟ اگر بخواهند برق را بیاورند و به یک طریق دیگر تولید و استفاده کنند چه اشکالی دارد که ماشین با برق کار کند؟ و از اینگونه ایده‌ها و مباحث به مقدار فراوان وجود دارد. چرا این اتفاقات نمی‌افتد؟ چون آمدی و ذهن همه بچه‌ها را بستی. یعنی حرف‌های اطلاقی زدی که این است و جز این نیست.

مثلاً در کتاب نوشته شده است که «امروز بچه‌ها همراه مربی‌شان به یک منطقه خوش آب و هوا می‌روند. مسیر حرکت آن‌ها شلوغ و پر از خودرو است. بوی دود و صدای بلند خودروها برای انسان آزار دهنده است.» این سؤال‌اتی را که من پرسیدم شما چرا در کتاب‌هایتان نیاورده‌اید؟ «علت شلوغی مسیر حرکت چیست؟» این‌ها ریشه‌های تمدن‌سازی است. «علت بوی دود چیست؟ و علت صدای بلند بوق چیست؟» چرا زندگی ما طوری شده است که از لذت‌بخش‌ترین قسمت‌های زندگی‌مان نیز آزار می‌بینیم. «مثلاً یک روز می‌خواهیم برویم به یک جای خوش آب و هوا. آنجا نیز مدام گرفتاری باید بکشیم؟ چه شده است؟» «مسیر حرکت وسایل نقلیه در جاده شلوغ‌تر است یا در شهر و یا در روستا؟ آیا تا بحال در خیابان

شلوغ در انتظار باز شدن راه بوده‌اید؟»

باید به هر یک از این سؤالات پاسخ داده شود. اجازه دهید بچه‌ها فکر کنند و اذهانشان باز شود و برای هر کدام راه حل دهند. وقتی می‌بینید که راه حلش جواب می‌دهد آن را پیگیری کن و به دنبالش حرکت کن. همین اتفاقی که الحمدلله و به فضل اهل‌بیت دارد رقم می‌خورد را با مسئولین که مطرح می‌کنیم می‌گویند امکان ندارد. یعنی کلاً ذهنش در مقابل هر راه و طرح نو بسته است. فقط می‌گوید امکان ندارد.

یک کسی فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی شریف بود و پارسال جلسه‌ای داشتیم و وقتی گفتیم که این اتفاق در دو ماه رخ می‌دهد به ضرس قاطع گفت که امکان ندارد. اصلاً با عقل سازگاری ندارد. باید گفت که یا شما از یک کره دیگری آمدید یا این بچه‌ها بچه‌های دیگری‌اند. یعنی اصلاً در سیستم این‌ها عقل تعطیل است. خب؛ یک مقداری امکان دهید که عقل کار کند.

ببینید؛ دائماً روی مسئله حمل و نقل عمومی مصرّ هستند و پافشاری می‌کنند. این چرخه باطل چه وقتی می‌خواهد اصلاح شود؟ واقعاً آیا فقط مصرف سوخت در حمل و نقل برایمان مهم است؟

ریشه‌های تمدن‌سازی: آیا در شیوه و نوع حمل و نقل عمومی یا شخصی، فقط میزان مصرف سوخت و آلودگی هوا مهم است؟ چرا دائم همه چیز را با ملاک و معیار پول می‌سنجید؟ چرخه‌ات را اصلاح کن. یعنی مثلاً در خودروهای شخصی که به شکل خانوادگی حمل و نقل می‌کنند و جابجا می‌شوند و این همه سرمایه عاطفی در آن وجود دارد آیا این حساب نیست؟

در کتاب آمده است که: «بچه‌ها در یک منطقه خوش آب و هوا از وسیله نقلیه پیاده می‌شوند و برخی از بچه‌ها شاخه‌های خشک درخت‌ها را از روی زمین

جمع‌آوری می‌کنند تا با آن آتش درست کنند و از آن برای گرم شدن و پختن سیب زمینی‌ها استفاده کنند. بچه‌ها از اینکه دیگر از دود و بوق خودروها خبری نیست خیلی خوشحال‌اند.

سپس دو سؤال پرسیده شده است که «گفتگو کنید؛ سوخت مورد نیاز هر یک از وسیله‌های پخت غذا را مشخص کنید؛ ذغال، پیکنیک، اجاق گاز و یا چراغ نفتی».

«آیا تا بحال برای پختن غذا از چوب استفاده کرده‌اید؟ آیا موافقید که دیگران هم این کار را انجام دهند؟»

قطعاً در جواب می‌خواهند بگویند نه؛ موافق نیستیم؛ چرا؟ چون اگر اینچنین باشد درختان از بین می‌روند و دیگر درخت و جنگل نداریم. از این نوع چرت و پرت‌ها. یعنی الآن که بچه‌ها آمده‌اند و اینچنین چیزی را که دارند استفاده می‌کنند آخرش به اینجا می‌خواهیم برسیم که بله؛ او هم می‌داند که دارد چگونه تمدن می‌سازد. یعنی الآن در ذهن ما و تمام جامعه این را می‌آورند که فکر می‌کند جنگل را چه کسی از بین می‌برد؟ همین چهارنفری که احیاناً برای تفریح جنگل می‌روند و اندکی آتش روشن می‌کنند. همین‌ها هستند که جنگل‌خوارند. نمی‌گویند که جنگل‌خوار کسی است که این میزها و دکوراسیون داخلی منزلش را دارد از چوب می‌سازد.

این‌هایی که به جان جنگل‌ها افتاده‌اند و هر روز هزاران هزار تنه درخت را می‌برند آنان دارند جنگل را از بین می‌برند. همین که می‌بیند که چند دامدار، گوسفندان‌شان را داخل جنگل بردند بلافاصله سازمان مراتع و جنگل‌داری به سمتش هجوم می‌برند و بر سر او می‌ریزند و وی به علوفه دانی می‌برند. چرا؟ چون داری جنگل را از بین می‌بری! ای مسلمان! من هزاران سال است که اینجا دارم

گوسفند داری می‌کنم و هیچگاه این جنگل‌ها از بین نرفته بودند. چطور شد که حالا می‌گویی من سبب و باعث این نابودی جنگل شده‌ام؟! یا اینکه سبک زندگی که غلطی که تو درست کرده‌ای و ترویج می‌کنی آن سبب از بین رفتن جنگل می‌شود.

سپس در مورد ریشه‌های تمدن‌سازی صحبت کرده‌ایم. «با توجه به فوایدی که سوخت طبیعی چوب دارد چه راهکارهای عملی برای افزایش مصرف سوخت چوب و بهره‌مندی از فواید آن به همراه آسیب‌زدن به طبیعت، پیشنهاد می‌کنید؟» اندکی در جنبه ایجابی بیاور که ای بچه جان! تو عقلت کار می‌کند و به فطرت الهی نزدیکتر هستی و تو بگو چگونه می‌توانم هم از این فواید استفاده کنم و هم به طبیعت آسیب نزنم.

«آیا کمبود چوب، از سوزاندن آن ایجاد می‌شود؟ یا از مصارف دیگر آن (سبک زندگی غلط)» تویی که عادت کرده‌ای هر دو سال یک بار، مبلمانت را عوض می‌کنی بیشتر، چوب مصرف می‌کنی یا آن بیچاره‌ای که دارد در گوشه‌ای احیاناً یک قابلمه غذا درست می‌کند و از فواید آن استفاده می‌کند؟ «آیا راهکاری برای افزایش پوشش گیاهی و تعداد درختان دارید؟» «فایده‌های افزایش درخت در طبیعت چیست؟» «در باره نابودی جنگل‌ها بر اثر سوختن چوب‌ها، تغییر سبک زندگی و سبک زندگی غلط در حلقه درس، بحث کنید.»

ما به بچه‌ها می‌گوییم که در رابطه با این‌ها فکر و بحث کنند. الان مشکل ما واقعاً در چوب این است که بگوییم که مبدا چوب خشک بردارید و سیب‌زمینی درست کنید؛ چون جنگل‌ها از بین می‌روند و قحطی چوب به وجود می‌آید! خب؛ تو بگو که همه جا را اکالیپتوس کاشته‌ای که اصلاً نمی‌ارزد و یک چوب بدردبخور می‌کاشتی.

الآن ببینید که چقدر در شهرداری‌های ما که اسمش هم این است که برای شهروندان خدمت رسانی می‌کنند و فضای سبز ایجاد می‌کنند. درختان بی‌ثمر کاشته‌اند (که این هم بحث دیگر ماست). این کار صعب و سختی نیست؛ بلکه تنها یک مسئول با غیرتِ جنم دار و معتقد به احکام و قوانین اسلامی می‌خواهد که از بالا امضا بزند و محکم، پای این امضایی که زده است بایستد و اگر هم کسی تخلف کند او را از کار، بی‌کار کند.

اجرا کردن و اصلاح کردن سبک زندگی چیز سختی نیست؛ بلکه یک مرد می‌طلبد. به یک مردی با غیرت نیاز است که بگوید من اراده کردم که در مسیر اراده الهی، درخت بی‌ثمر نکارم و هر کسی هم که بکارد با او برخورد می‌کنم. من اراده کردم که این میزان درخت مثمر را بکارم و هرکسی این کار را انجام دهد به او جایزه می‌دهم و این تسهیلات را برایش قرار می‌دهم و این هیچ کاری ندارد.

متأسفانه آن اراده وجود ندارد. یعنی بسیاری از این مسئولین ما در چنبره ذهنیات غرب‌گرایانه قرار گرفته‌اند و نمی‌توانند به این چیزها فکر کنند.

ریشه سبک زندگی غلط موجود در استفاده از چوب، آیا در بهره برداری از فواید آن است؟ یعنی تو که الآن کمدت را عوض می‌کنی و مدام صندلی و مبلمان را عوض می‌کنی این‌ها به خاطر این است که از فایده آن بهره‌مند و برخوردار شوی یا نه؛ مشکل تو مصرف زدگی و سرمایه سالاری است؟ یا مشکل این است که آن عقده و حقارت درونی خودت را می‌خواهی جبران کنی و آن کمبودت را قصد داری جبران کنی که می‌گویی هر سال می‌خواهم مبلمان را عوض کنم؟ اگر دقت کنی خواهی دید که آن مبلمانی که پارسال خریدی با این که امسال خریدی تفاوت آنچنانی نکرده است. یا مشکل تو دوری از زندگی طبیعی فطری است؟ یا ...

این‌ها با مثال برای متربیان شرح داده شده است. «در سبک زندگی اسلامی،

سفارش‌های زیادی به کاشت درخت شده است. راهکارهای عمل کردن به این سفارش‌ها را بحث کرده و پیشنهاد دهید.»

اینکه کاری ندارد و فقط لازم است که اجازه دهند و طرح‌های مجموعه‌مان است. اختیار یکی از این خیابان‌ها را به ما بدهند؛ سپس بعد از ده سال ببینند که چه باغی برایشان می‌سازیم. با همین آب‌هایی که هر روز دارند هدر می‌دهند. سپس ببینید که چقدر، ارزش افزوده پیدا می‌کند؟! مردم یک منطقه، چشم دلشان از بعضی از محصولات سیر می‌شود. متأسفانه نمی‌گذارند این کارها به مرحله وقوع برسد و انجام شود.

«به نظر شما اگر روزی، سوخت تمام شود چه مشکلاتی برای ما پیش می‌آید؟» یعنی هرچه تعالیم قرآن بوده است دقیقاً ضد آن را در کتب آموزش و پرورش نوشته‌اند.

در بخشی از کتاب ما آمده است که: «آیا ما حق داریم هرچقدر می‌خواهیم از سوخت‌ها استفاده کنیم؟ ما چگونه از سوخت‌ها استفاده کنیم تا کار درستی انجام داده باشیم؟» یک بخش‌هایی از این‌ها را ما نوشتیم.

(ریشه‌های تمدن‌سازی) آیا واقعاً روزی خواهد آمد که سوخت‌ها تمام شود؟ آیا طبیعت، تمام شدنی است؟ حالا تازه به صفحه ۱۱۶ رسیدیم. آن مقداری که از آن پَرش داشتیم و ریاضیاتمان هم باقی ماند و حلقه سوممان هم باقی ماند. ان‌شاءالله اگر جلسه بعدی در کار باشد در خدمت شما خواهیم بود.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته